

اکنون بعضی از مواضع که مابین خط استوا است و اقلیم اهل آند و همسار و جزایر که در اقلیم هفتمگانه واقع اند و پیش ازین درین کتاب بنا بر عدم تسامح مرقوم نگشته اینجا اندک از بسیار اقلیم آند و نیز آنکه از خط استوا تا اقصای یازده درجه که بعد از آن سید از اقلیم اول است آن قطره را مابین خط استوا و اقلیم اول می نامند و در آن قطره حدت و حرارت آفتاب بیشتر است که در روز آنجا و کسب و انبیا می سبب برسد لهذا آن قطره آبادی کمتر دارد و از ابتدای درجه و از دهم سید از اقلیم اول می شمارند و اقلیم مساوی هستند چه هر اقلیم که خط استوا قریب است طول او زیاد و از اقلیم اول حدت و حرارت جنوسه هر اقلیم در از حدت از طرف شمالی او لیکن طرف شرقی قریب هر اقلیم تا ابر است و طول هر اقلیم از مشرق تا مغرب است و عرض هر اقلیم تا حدت آن مقدار از سید جنوبی هر اقلیم تا نهایت شمالی او هم ساعت در روزی روزگار تفاوت کند و چون کوکب سیاره و حدت اند از اقلیم بیشتر فرار داده شود زیرا که بر هر اقلیم آثار یکی از سیاره ستاره از اخلاق مردم و احوال و غیره یافت اند چنانچه درین کتاب در ضمن هر اقلیم قلم آورده و عمارت مابین خط استوا را مانع اقلیم دوم و سوم و شمالی خط استوا سواهی حدت اقلیم که یا سواهی از آنجا نامند آنرا تاج اقلیم هفتم شمرده اند و معلوم را نام نشد که عمارت پس خط که آنرا و درای خط استوا نامند یکدم کوکب مقرر داشته اند

شاید آنرا نیز بدستور جهت اقصای شمالی اقلیم اول شمرده باشند و خدا عالم بهد

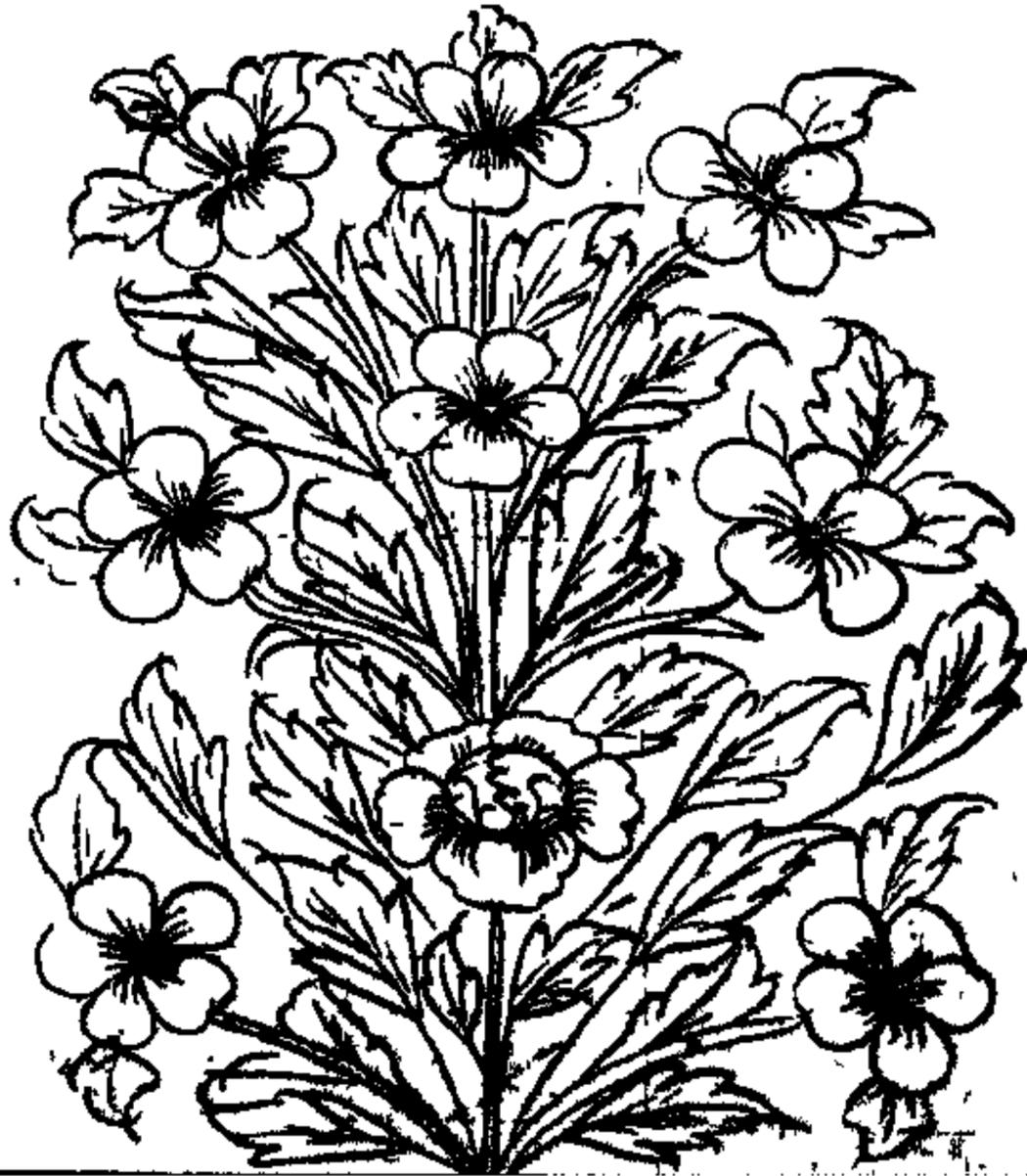
### معرفة مابین خط استوا و اقلیم اول

بدانکه جانب جنوب این قطره خط استوا است چه جنوبی این قطره خط استوا و آن از مشرق تا مغرب چهار هزار و شصت و سه در و دو جانب شمال خط مذکور پیوسته است بسید از اقلیم اول و آن سه هزار و نصد و سه فرسخ و سه ریز و شصت و هریک از طرف شرقی و غربی آن دو صد و شصت و یک و نیم فرسخ است و مساحت سطح این قطره بسیار است و در خط استوا همیشه شب و روز برابر باشد چون اکثر همسار قطره مذکور در دقیقه الا اقلیم و ضمن اقلیم اول مرقوم شده مانند ارم شده او و بلاد بلاد و جزایر و جزایر و جب سینه سرآید و بعضی از بلادین چون صنعا بنا بر آن اینجا تکرار تکرار پنزدانست و آنچه از شهرهای این قطره بالا مرقوم شده بعضی از آن ایرانی نامید بر ایالت شهر است و آن میان حضرموت و بلاد عمان و قسمت لوبان که نوبه آن است کند است از آنجا به بلاد بر بند و غیرت در مردم آن شهر نپاشد چه غریب زنان ایشان در بیرون شهر با مرد و بچکانه سیر بر بند و احوال ایشان با وجود مشا بدو احتمال مانع نمی شوند و با زنان برین محبت می دارند و در قطره مذکور و بعضی از بلادین که خاصه از اقلیم اول و در اصل این قطره اند آنجا در ساسه و در پنج و دوازده استان و در غربت و در استان واقع شود مقدر سو شهر بزرگ است مابین ریح و همیشه و آنجا میل نیک مرتفع می شود و قطب جنوبی بنا بر شود





آنها درختی است که چون اسیب آن بخوردند بدختر استن شوند و بر واسطی آنها چشمه است که چون در آن از لهر در آن  
 قنبل کند اکثر استن فرشته شوند  
 سلمی شهر است بزرگ در جنوب مغرب نزدیک بلاد سودان و شهری عظیم دارد و بر کنار آن نهر با طین و غسل  
 بسیار است و از فنی که در آن زده می شود از هر جانب دو دانه درخت و در هر سال نیمی از آن زده می شود و اکثر  
 و یاد و آنس درخت که در محصولات آنرا کسی نمی خورد و اکثر مردم آنها را نمی پختند -  
 سقا لیس شهر است در نهایت بلاد و آن غیر مقلاب است مردم آنها گمش خوانند و گویند که بر اوست بر آن لیس است  
 سندریل از بلاد چین است مستقر مال و آنهاست قطر آن سافت یک روزه راه است و ارتفاع سور آن فوزه  
 در اع است و عجیب آنکه بر سر نور شهر عظیم است و آن شصت بخش می شود هر شش از آن از بالای یک دروازه میرند و  
 و نصفی از آن آب در خارج شهر صرف زده می شود و باغات می شود و نصف دیگر در شهر در آن آب و بیخ است  
 که در آن آب روان است و آنها فرا که و انواع طبیب و جوی بسیار می باشد و استانه خانه های آنها همه از چوب  
 یا بوس است و اکثر ساکنان آنها کافرانند و گویند که غلامان فرزند و بر بطنیان وقت کنند و از اول سخاوت دارند  
 شیخ قره است بزمین بین از مجانب آنها نفعی است تا قدر کس که و ولد الزنا باشد نتواند که از آن شیخ بگذرد  
 شیلک از بلاد چین است آب و هوای نیک و در مرض کم باشد و اگر بیمار در آنها آید صحت یابد چون  
 آب بر زمین آنها نریزد بکس غیر از مردم خوبویت و آنها است و آنس و زنیور و سایر هوام آنها کمتر باشند





# قلیم دوم

بشتری جنوب است و قدر او شش از انجا است که در ازترین روز بسیزده ساعت و شصتی رسد و در دوم آنجا که ارتفاع قطب بیست و چهار درجه  
 نصف و سدس بود تقریباً و ابتدای این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندریب و بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و  
 جنوب بلاد کرمان گذرد و بعد از آن بحر فارس را قطع کند و بر وسط بلاد رفته و افریقه و شمال بر بزر جنوب قردان و وسط بلاد بر تانیه گذشته  
 به بحر اوقیانوس منتهی شود و مسافت سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش فرسخ است و هفتاد و هفت شهر و بلقوی سه صد شهر  
 دارد و زان جمله بچند شهر که داخل دیار عرب و هند است گفتا کرده میشود و دیار عرب که درینند و یامیه و بادیه شام و مصر است و از کوه عظیمه تا  
 در دولت و سی فرسنگ گرفته اند جزیره عرب است و ایقنا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دیار و فرات نیز داخل جزیره عرب است و این مسافت  
 بی تعلق باقلیم دوم و نبی باقلیم سوم بسیار در چون کسی مجاز که است و فغانه خدا در است هر تریه مشرورع ازان شهر میناید که معطر است که تمیم حیات  
 ازان بلده است و آن شهر سقطه است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ابوبکر عثمان و عمر و علی و اکثر صحابه کرام رضی الله عنهم است و اخبار جناب  
 و خلفای راشدین دو از ده امام در دیده منوره مرقوم عالم گرد و دو که بنای موعده موقع خانه کعبه را گویند و اطراف که تمام کوه است مثل ایشان  
 در شب و بلق و ابو قیس از عبد الله بن عباس مرویت که اول کوهی که بر روی زمین مخلوق گشته ابو قیس است و قبر آدم صلی علیه السلام بقبر  
 در آن کوه است و شقی قمر نیز در آن کوه واقع شده بود گویند هر که دو گانه گویند بر سر ابو قیس خورد و دام الحیات از دور سر این باشد و عقب  
 ابو قیس جبل جنده است که در آنجا قبر هفتاد نبی است و ایقنا صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه دو زن اند که دفغانه کعبه به امر زنا سینه  
 نموده بودند حق تعالی ایشان را تنگ گردانید مردم همه عبرت هر یکی بر کوهی نهاده بودند و آن دو کوه بنام ایشان موصوف گردید و صورت ایشان  
 تا زمان محمد صلی الله علیه و سلم بوده در وقتی که لشکرتن تیان با سوز گشته و آتار را سرنگند و دیگر کوه خمر است که محمد صلی علیه و سلم پیش از وی در آنجا  
 بخلوت می نشست و بر نیل مسلم را آنجا وارد میشد و دیگر جبل ثور است که محمد صلی علیه و سلم از فاران کوه عبیدیه طیبه هجرت نموده و در آنجا جبل ثور از میان  
 آمد و درین منطقه است و تا شام مقید شود و بعد در محض رسد و از آنجا به انفا که کشیده بر دیار می طرستان گذرد و بر نوحی دیار و نیالک و کیلان مقربین  
 در می و بحر جان و در امتحان و طوس و پشاور عبور کرده تا خذ و خود و غرستان و بلخ گذرد و از آنجا جزیره سراندریب رفته به بحر محیط منتهی بشود

و بعضی را اعتقاد است که کوه قاف عبارت ازین کوه است و خانه کعبه در نویت نباشد اول ملائکه زمین بفرموده حضرت رب العالمین در مکان  
 بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه طایک آسمان بیت المعمور را طواف کنند طایک زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آورد و درت نباست  
 بیت الحرام بعد از بنای بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم نای آدم علیه السلام است که بتعلیم جبرئیل آدم و حوا زمین را بر سر کرده و در آنجا  
 زگل خانه ساختند و فاصلا میان این عمارت تا زمان بناسه طایک دوازده هزار سال بوده سوم بنای اولاد آدم که در زمان ششست  
 علیه السلام خانه از گل و سنگ ساختند که تا طوفان نوح علیه السلام باقی بوده چهارم بنای حضرت ابراهیم علیه السلام پنجم بنای حضرت  
 عیسی است بنام بنای قنسی و هکذاست هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه را نه کوه از بنای ابراهیم بلند گردانیده است و هشتم درخت  
 ساخته بودند در آنوقت محمد صلعم بیست و پنج و بقول سی و پنج سال عمر داشت نهم بنای عبدالله زبیر است که چون هنگام محاربه نمودن خصمین بن  
 میر سکوتی در عهد زبیر بن عاص و یو اسطه سنگ بنحیق خلی بیارکان خانه راه یافته بود هر آینه عبید الله زبیر بعد از فوت زبیر خانه را در آن بنا  
 بر طریق بنای حضرت ابراهیم بنا نهاد و هم بنای حجاج است آورده اند حجاج ابن زبیر القتل رسانید و بعد الملک مروان نوشت که این بن  
 بیزی در بنای کعبه افزوده که در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبوده عبد الملک در جواب نوشت هر نوع که در وقت جا بلیت بوده آن  
 بنان بسیار حج در سینه بنفاد و چهار حجری آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون نموده باقی را چنانچه بود بگذشت و خانه کعبه مرصعه شکل واقع  
 شده و طولش هشت و چهار و یا هفت گز و دوازده رسن و فبرری است و عرضش بیست و سه دره و شبری و ارتفاع بیست و هفت دره بوده  
 دوازده رسن جانب مشرق است و حجر الاسود که استیلام آن از جمله فاسک حج است بر رکن شرقی است بر در خانه موضوع و در عتبات الملک  
 از عبد الله عباس منقول است که هیچ چیز از بهشت بزرگتر نیست مگر حجر الاسود و مقام ابراهیم سنگین است که ابراهیم علیه السلام در وقتی که مروان  
 این حج میخواند بر آن می ایستاده و اثر عمق قدم آن جناب در آن سنگ بهشت اصبح است و دیگر چاه زمزم است که از برکت قدم اسمعیل علیه السلام  
 ابن ابراهیم علیه السلام پیدا شده و آنچاه هم محاذی در خانه کعبه است و آب آن تشنه را سیراب سازد و گرسنه را از جوع الهیایان دهد و مقدر  
 نه بردارند که نشود و خوردن و غسل کردن آن فائده دهد و ایضا مسجد الحرام است که طولش را بعضی سه صد و برنجی سه صد و هفتاد دره  
 گفته اند و عرضش را سه صد و پنجاه دره و چهار صد و سی و چهار ستون دارد و خانه کعبه در وسط مسجد واقع است از عبد الله عباس منقول است  
 که در ایستام که شهری را که یک نیکی را در وی صد حساب کنند مگر که و گفته اند که داخل حرم جهت ادای حج و عمره امین است که از عقوبات حرام  
 که قبل از حج کرده باشند و بقول اصح مستحود است و اولیا هر شب در حرم با مشنم گزین خالی در آنجا اندازند و سلطان مسلمان این  
 بر بام خانه کعبه نشینند و بر بالای خانه طران نکنند و آن همه کیو تر که در حرم باشند هرگز خالی در آنجا اندازند و سلطان مسلمان این  
 سلطان سلیم والی روم در عهد چهل و هجری نهوسه بکه هکذاست نموده این معرعه تاریخ است حج گفتیم سومی که آمد آب غفران  
 و نجات بکه مظهر از باد شاه روم تعلق میدارد و در تاریخ ثبت است که اسمعیل فرج نقیون ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه  
 و سلم بعد و شام متولد شد و در طفلی بلای بجزرت بتلا گشت چه ابراهیم علیه السلام اورا با مادرش با حیره بنابر رشک پرده سازد و  
 خویش با شاره او در بیابان آب پزند و بنام خراب که پیش از طوفان نوح در آن موقع خانه کعبه بود بگذشت و بر پشت و در آنجا که اسمعیل  
 علیه السلام چشمه آب که زمزم نامند پیدا شد و طائفه از قبله حرام و قبیله نظور ساکنان بین آنجا اجازت با حیره بنام گشتند و آن موقع بود  
 چه آبادانی نهادند و اسمعیل در قبیله حرم نشین و بنام یافعی و بقوله عربی یا موخت در سالی یکبار ابراهیم علیه السلام بدیدتش آمدی و میخان

سوره سابعی

سوار و ساعی توقف نموده بازگشتی چه از طرف ساره با مور فرود آمدن نبود و اسمعیل بعد فوت مادر و خرمی از قبیلہ جریمیان بخرامت و بقران  
 بود از اسمعیل طلاق داد و زنی دیگر از ان قبیلہ شکاح آورد و بخانه خویش جا داد و ابراهیم علیه السلام با مررب الشان خان کعبه بنام او و کجا  
 حج آید ریاست وقت و ابراهیم علیه السلام قولیت آنخانه با اسمعیل داد اسمعیل علیه السلام بریاست که سید و ابراهیم علیه السلام بشام  
 بازگشت و بعد پندی در گذشت اسمعیل بزبانت مرقدر بشام رفت و بعد از ان بدعوت عمالقه سبوت گشت و صنعت وی سر تراشیدن  
 بوده و لشکر رفتی تمام دو هفته و بعد از آن دوازده پسر بوده بعد از فوت او پسرانش قید از وثابت بحرم اقامت کردند و دیگر ان دور دیگر  
 غرب توطن گزیدند قیدار بعد از اسمعیل در که بریاست قوم رسید نور محمد صلی الله علیه وسلم از اسمعیل به قیدار انتقال کرد و بعد از قیدار  
 پسرش حمل بجای او نشست و همچنین ریاست از سلف خلف میر رسید تا آنکه عدنان رئیس شد و اولاد قیدار و قایم بسیار شدند و که  
 را گنجایش نماند لاجرم طائفه از حرم بیرون آمدند و هر که از ایشان سفر گزید می سنگی از سنگهای حرم با خود بردی و بزبانتش پرده تا آنکه با خود  
 شیطان رفته رفته آن کار به بت پرستی کشید و ایشان با وجود آن در تعلیم حرم و سناک حج و قیقه حمل نگذاشتند و بالجه عدنان از اجداد  
 محمد صلی الله علیه وسلم است و آن جناب چون نسبت خود را بعد از عدنان رسانیدی فرمودی که کذب انسابون من فوق عدنان و نسبت عدنان  
 به قریه پسر بزرگ بود علیه السلام می پیوند و بعد عدنان پسرش معین بن عدنان بریاست قوم رسید و همچنین از سلف تا خلف مور  
 ریاست رسیده تا آنکه نصر بن کنعان از اولاد بعد جانشین گشت لقب او قریش است و قریش دانه است بحر که ستولی است ترویث  
 بحر چون او بر سابه عرب استیلا داشت لهذا او را قریش گفتند و بعد از او پسرش مالک بن نقر و پس از او پسرش قهر بن مالک بریاست  
 رسیدند تا آنکه عبد مناف بن قحطی بن کلاب رئیس قوم شد و نور محمد صلعم به عدنان انتقال کرد و بعد مناف را دو پسر توأم آمدند هاشم  
 و عبد منعم که پیشانی ایشان بهم سپیده بود آن را بشمشیر جدا کردند و حاضران گفتند این علامت است که اولاد ایشان با یکدیگر جداوت برزند  
 و میان ایشان خونهای نامحرم ریخته شود با لآخر چنان شد و بعد مناف را دو پسر دیگر بودند مطلب و نوفل و بعد از عبد مناف پسرش هاشم  
 بن عبد مناف بریاست قوم قریش رسید و هاشم عمر نام داشت و هاشم لقب اوست و وقتی در سال قحط از مکه بشام رفت و از آنجا مال بسیار  
 بکند آوردن ان شکلی شکست و عرب را به یزید عنایت میکرد از ان به هاشم شتتار یافت و هاشم در لغت شکستن نامان باشد و اول کسی است  
 که نان در سکنه شکست و خود هاشم با و منسوب اند و برادرش عبد شمس که توأم بوده جدایی سفیان و معادیه است با یکدیگر هاشم وقتی جوانی و  
 و سلمی را که از شرف مدینه بود نکاح در آورده و پس از مدتی که هر گاه او حامله شود بیدینه اش فرسیند تا فرزندانجا متولد شود و نشوند  
 پس چون سلمی حامله شد بیدینه رفت عبدالمطلب آنجا متولد گشت و هاشم در آخر شبام افتاد و در گذشت وصیت کرد که کمان و علم اسمعیل علیه السلام  
 که از ابا و اجداد میراث رسیده برادرش مطلب نگاه دارد و چون پسرش از سلمی متولد شود آنرا باورساند و هاشم شمشیر داشت و از ایشان  
 است امید پذیر و مادر علی علیه السلام با یکدیگر بعد از هاشم برادرش مطلب بن عبد مناف بریاست قریش رسید و پسر هاشم که از سلمی بود  
 که با ابوالمحارث عبدالمطلب بن هاشم موسوم گشت و او بیدینه نشوند تا یافت و می بود تا آنکه یکی از قریش مدینه رفت او را که خرد بود دید که  
 می در صفت و یافت که تازی هاشم این مرد بزرگتر از گشت و مطلب گفت که برادر زاده آنرا به مدینه دیدم بریشان حال بود مطلب از مکه  
 سوار شد و بعد از مدتی رفت و بنی و قوت داد و قریش بن او ابوالمحارث عبدالمطلب را ولایت خویش ساخت و روی بکام نهاد چون ابوالمحارث  
 بجای آمدی تا مدینه و رفت هر که از مطلب بپرسیدی گفت که این قلام من است لاجرم بعد از مطلب شتتار یافت و بعد از علم ابوالمحارث



در عهد خلیفه عباسی آن را وسیع گردانید و امامون عباسی در عهد خویش متصدی آنجا شدند  
بقعه گشت و امیر حرابان در عهد خویش کسان بدین فرستاد تا در حبه بی سجد و در سه و تمام ساختند  
و پیش ازان دوران بلده حسام بنود بانجمله در فضیلت سجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم احادیث بسیار واقع  
است و گورستان بقعه در مشرقی شهر واقع است و ابراهیم ولد آنحضرت و نبات آنحضرت: عباسی و  
ابن عبد الملک و امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بسیاری از صحابه  
رضی الله عنهم اجمعین در آن مقام مدفون اند و از جمله خواص مدینه آنست که هر که آنجا رسد بوسه خوش  
شود و عطسه در آن شهر بیشتر از موفیع دیگر بوسه دهد و هرگز بد آنجا طاعون نباشد و دیگر از نیکه  
معمومین بنیبر از امام موسی کاظم که در سنزل الواکه میان مکه و مدینه واقع شده و امام محمد حیدر  
که در ساره متولد گردیده جمله در آن بلده بوجود آمده اند از ابو شیبه روایتست که در مدینه طبعه در نه  
شش صد و چهل و نه هجری از آن عظیم بر شمال رسد که از دور آید طاهر شد و آن گاه بکوه گاه  
زیاده می شد و در روز بدین طریق گذشت و از عقب آن زلزله عظیم آمد و آن شب زلزله مکرر شد  
و سه شبانه روز برین منوال ماند و بعد ازان هنگام چاشت از دوشیزه آتشی نسا هر شد که از ارتفاعش  
سه سازه و طوش مقدار چهل فرسنگ و عرضش یک فرسنگ و ازان دودی سفید بر خاست  
و بر شمال ابر سفید بر آسمان تخت بست و کوه کوه زبانه میزد و اشتعال آن بر تپه بود گو یا در خانه  
از بیوت مدینه شعله افروخت اند چینه روز برین منوال ماند بعد ازان چون سیل روان شد و بر سنگ  
که رسید آن سنگ چون سرب میگذاخت و ما دام که گرم بود سرخ می نمود چون سرد می شد  
مانند غصه سیاه بود و ام النار که این اشتها ازان مبعوف نمی شد و فریقه بود و او سر چون رو در آن  
روان شد خلائق را گمان آنکه مقدمه مذاب مردان و زنان و صبیان نسل کردند و اشتغال خواندند  
و بجزایر با درت بستند آنست بدینگونه گذشت و چون سیل آتش روان شد زلزله با استناد بر راسه  
مطالع کنیده گان پوشیده نماند که چون پاره از احوال آتش نوشته آمد احوال از اخبار محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم که در آن شهر استقامت داشتند با اخبار علت نرسد: بود نوشته می شود اخبار  
سرور انبیا محمد صلی الله علیه و سلم در ولادت آنحضرت احوال بسیار است را تم حروف ازان یک زود  
اکتفا میکنند که آن جناب بعد از گذشتن چهل سال از سلطنت نوشیروان عادل در مکه معظمه متولد شد  
و ازان زمان بخت صلی علیه سلام تا زمان ولادت آنحضرت بروایت ابن عباس از سیر لامین ششصد سال  
گذشته در سال عام الفیل که عمارت از سالست که ابرمه واسطه الامین بتخریب خانه کعبه آمد بود بروایت  
ابوالمعیر و زووشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول مطابق بیستم ماه نیان اتفاق افتاد و قتیکه محمد صلی الله علیه و آله  
جایزده گنجه از سبزه تاب ایوان نوشیروان بافت و شکوه فارس سرد شد و در دوازدهم شک گریه

و آن جناب فتنه کرده و نافر بریده بوجود آمد بدش عبدالمطلب او را محمد نام کرد و مطهر لقب او است و بقول  
 نام پیش از آنحضرت زیاد بر شد من بوده با نجله آن حضرت خاتم اقبیا است و خاتم الاولی القوم امن تا باشد  
 آنجناب را اول مادرش آمنه شیر داد و چند روز گویم کثیرک ابی لبید اند و علیه تا مدت از ضلع غیر و از خود  
 سال ششم از ولادت آنحضرت آمنه مادر آن جناب وفات یافت و در سال هشتم از ولادت آنحضرت عبدالمطلب و  
 شیر و آن عادل و عاظم طائی که در سخاوت با و مثل زنند برزند و در سال سیزدهم از ولادت آنحضرت ابو طالب  
 عزم تجارت شام کرد و آن جناب بحسب استدعا پیش بشام برد و در سال بیست و نهم از ولادت آنحضرت زبیر بن عبدالمطلب  
 همراه خود پیش برد و در راه خوارق عادات اذان جناب بسیار مشا به کرده و در سال بیست و نهم از ولادت ملائکه بر آنحضرت  
 ظاهر شدند و در سال بیست و پنجم آن حضرت از طرف خدیجه تجارت شام رفت و باز آمد و بعد از آن سال خدیجه از آن  
 چهل ساله عمر در شت بخراست و آن جناب اول با و رسید و ابو طالب بیت سه ماهه و بقولے با لغد و زم و بز و بجا  
 چنان صد شقال طلا مسد او کرد و در سال سی و پنجم از ولادت آنحضرت جناب روسای مکه خانه نگین را از نوبت یاد  
 نهادند و بعد از آن سال برویت فاطمه زهرا از خدیجه متولد شد و در سال سی و هشتم از ولادت آنحضرت از غیب آنجا  
 می شنید و روشنائی سیدیه و در اوایل سال چهل و یکم از ولادت مطابق سال بیست و نهم و یا نوزدهم از سلطنت  
 نصر و پرویز نزول و اتفاق افتاد اذان جمله شش ماه و سه خواب می آمد بعضی از محققان در تا وین روزهای  
 صالح جزوین السنه و اربعین جزوین البتوت گفته بدعت و می نیست و سه سال بود چنانچه گذشت پس خواب همانکه  
 برین حساب یک جزو باشد از چهل و شش جزو نبوت چرا که بیت و سه سال چهل و شش حصه باشد هر حصه شش ماه  
 است و بعد از آن بوسیله جبرئیل علیه السلام نزول وحی در بیدارے میشد و اول روزیکه وحی در بیدارے  
 نمود آمد روز و دو شنبه ماه رمضان بود که بر شمس کوه ترا جبرئیل علیه السلام آمد و آن جناب گفت اقرار آنحضرت  
 فرمود که من امی ام جبرئیل آنجناب را بیشتر و گفت اقرار باسم ربک الذی بناه علم پس جبرئیل با هفتاد و نهمین  
 دو چشمه آبی ظاهر شد خود و فرمود و محمد صلی الله علیه وسلم را تعلیم نمود و پیش رفت و آن جناب با و هفتاد و نهمین  
 و دو رکعت نماز گذارد پس تا آنکه نماز پنجگانه فرض شد گاه گاه دو رکعت نماز گذارد و آن جناب با خود  
 حضرت مبعوث گشت و از بیست تا سه سال خلق را خفیه دعوت میکرد پس با ظهور آن مبعوث گشت و اول کسیکه  
 بر رسول ایمان آورد و خدیجه کبرسه بود و بعد از و علی و زید بن عارض و بعد از و ابوبکر نقصدی که در میان  
 آورد و گفته اند که در میان آوردن خدیجه اول زمان و علی اول صبیان و زید بن عارض اول مولی و ابوبکر اول  
 رجال احرار اند و بعد از ایشان عثمان بن عفان و زبیر بن العوام پس صفیه بنت عبدالمطلب که در کوفت گشت  
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله که از جمله عشره مبشره اند و دیگران بعد ایشان  
 ایمان آوردند و بعد از آن امیر المؤمنین از معبود مسلمان منصرف شد و در سال پنجم از بیست و نهم  
 یا زده مرد و چهار زن از مؤمنان مکه بنا بر شد اید احرار کفار بنه عشره مبشره که در آن زمان بن عمار بن  
 ابی

در وقت فوت رسول صلعم از جمله بوده و در سال ششم از بعثت حمزه بن عبد المطلب و عسکرم فاروق بن الخطاب  
 ایسان آوردند و در اوائل سال و هجتم از بعثت ابوطالب عم رسول صلعم درگذشت اما سیه گویند که او به ایمان مرویست  
 علی گویند که کفر بر چهار نوع است اول کفر انکار که حق تعالی و محمد صلعم را نشناسند بدل و نه بزبان و دوم کفر جود که  
 حق تعالی و محمد صلعم را بدل شناسد اما بزبان اقرار بکنند چنانچه کافر ان بود به محمد صلعم سوم کفر نفاق آنکه بزبان  
 اقرار کنند اما بدل اعتقاد کنند چهارم کفر عناد که بدل خدا و رسول صلعم را شناسد و بزبان اقرار کند اما منتقاد  
 نشود مانند ابی طالب و مقرر است هر که شصت بیکی ازین انواع اربع باشد از مغفرت الهی خارج است بالجمله  
 بقول بعد از سجده پنج روز از فوت ابی طالب غدیجیه کبره درگذشت او افضل اموات مومنین بوده است  
 تا او زنده بود محمد صلعم زنی نخواست بعد فوت او همدین سال فائش به نبوت ابوبکر و سوده را بخراست و فائش  
 در الوقت شش ساله عمر داشت و زفاف او بعد از سه سال اتفاق افتاد و در سال یازدهم از بعثت برقیه  
 مؤلف میر معراج النبوت معراج روسته نمود و در روایت حق تعالی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم شده از غایت  
 در چشم سر و دید و یا به چشم دل دید از امام حسن و مالک و عکرم نه روایت است که به چشم سر و دید و شیخ سعید  
 گوید که محمد صلعم را با روح و جسد در بیدارگی با آسمان برودند و حق تعالی را به چشم سر دید و امام ابویان  
 در تاج المذکرین گویند که حق تعالی جسمی احساسات از محمد صلعم سلوب ساخت و از چشم مبارکش نور  
 کیفیت را برداشت و بعد از آن در کسوت نور بر دل آنحضرت ظهور فرمود تا از نور دل آن نور مطلق ایشان  
 کرد و سر درویش از گروه صوفیان گویند هر کس که سر غضبش باورشده بود پهن خیرا بر سر  
 پهن او شد و تا گوید که بر فلک شد احمد به سر مد گوید فلک با احمد ورشد به بالجمله در معراج به اشاره سوره  
 علیه السلام خجابه و قتی پنج وقت نماز رسید که فجر و ظهر و عصر و مغرب و عشا باشد همدین  
 سال فارس بیان بر وایتی در سال و هجتم بر روم غالب شدند اندرین باب کفار بر مسلمانان طعن کردند  
 و گفتند بر رومیان که صاحب کتاب انجیل اند فارس بیان که صاحب کتاب نیستند غالب آمدند مانیتر کتاب  
 و اریک بر شما که صاحب کتاب یعنی قرآن است تا غالب آیم درین باب نزول سوره الم غایت الم روم و کرد  
 بستن ابوبکر با کفار هر آنکه در سال بفتح سنین که عبارت از سه یا نه سال باشد رومیان که صاحب کتاب  
 انجیل اند بر فارس بیان غالب آیند و دیگر ایسان آوردن جنیان در تواریخ به شرح و بیط ثبت است  
 همدین سال بقول ملامعین که مؤلف معراج النبوة است در سال و دوازدهم از بعثت شش نفر  
 از اهل مدینه که از قبیله خزرج بودند بوضع عفت بخدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و ایسان آوردند  
 در روایت مؤلف تاریخ صبح صادق در سال و دوازدهم از بعثت و دوازده کس از مدینه بطواف کعبه  
 آمدند و ایسان آوردند و همدین سال بفرورد آخر سال سپید و هجتم از بعثت مسلمانان بنا بر شدت اقرار  
 کفار بوجوب امر آنحضرت از که متعاقب یکدیگر بیدار بجهت کردند تا آنکه با محمد صلی الله علیه و آله وسلم جز ابوبکر

علی حرم در که کس از اصحاب نماند و بروایت مولف صبح حسادق در سبت و ششمین صفر سال چهارم حرم از  
 بخت محمد صلعم ابی بکر از که بیدیت هجرت کردند و در ماه ربیع الاول بیدینه رسیدند پس از سه روز علی علیه السلام  
 که بوجوب امر آن جناب صلعم بنا بر صلح نفس خود را فدای محمد صلی الله علیه و سلم نموده بعد از آنکه بیدینه هجرت  
 کرد و خدمت آن جناب پیوست و کپتان جوانان آن کاتب از کتب فرنگ باره قسم بیگفت که در سال  
 ششم مدینه بیت و دو که از تولد عیسی علیه السلام گذشته بود محمد صلعم از که بیدینه هجرت فرمود  
 و قالیح هاس سنون هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و قالیح سال اول در سال اول از  
 هجرت آن حضرت علیه السلام در محله قبا سجد قبا بنام او درین سال منازله و عصر و عشا که دو رکعت  
 بود چهار رکعت مقرر شد و اذان تعیین فرمود و هلال بنو ذنوب نامور گشت و او قدوسه گر فنگی زبان هم داشت درین  
 سال فاطمه زهرا و ام کلثوم و ام المومنین سوخته را از که بیدینه طلب نمود پس از آن عبد الله بن ابی بکر  
 بکه رفت و فایضه و اتباع پدر را بیدینه آورد و درین سال آنحضرت سیان مهاجر که عبارت از کاتبیت  
 که از که بیدینه هجرت کردند و انصار که عبارت از مومنان ساکنان مدینه است عقد موافقات نمود که یکدیگر  
 را معاومت کنند و میراث برند و این ششم بوده تا آنکه در سنه و پدر بوجوب ایضا ممنوع کردند و درین سال  
 سلمان فارسی بخدمت آمده مسلمان شد و قالیح سال دوم درین سال تحویل قبله از بیت المقدس بطرف  
 کعبه و فرض شدن روزه ماه رمضان و تعیین دکان سجد قبا بطرف کعبه و عقد فاطمه زهرا با علی علیه السلام  
 بر صدق چهار صد شقال بغزوه و آمزه بجهاد و قتال با کفار شد و آن جناب اول تیسر بهشتاد کس  
 بر ابو سفیان که با دودیت کس که از که بیدون آمده بود با سلم سفید فرستاد و سدی است که کما  
 بوجوب حکم متوجه قوسه شوند و عروه آنکه محمد صلعم بنفس خویش در سپاه بود با جمله ابو عبد الله  
 عبد المطلب رئیس سدی با فوج خود بکفار رسید و یک کس را بقتل رسانید ابو لثیبان بسکه  
 گریخت درین سال غزوه بدر کزای اتفاق افتاد و اندران غزوه سه صد و سیزده مرد با محمد صلعم  
 بودند و هشتاد و دو اسپ و سه پسر و هشت شمشیر و شش زره در آن لشکر بوده و بقوسه کم و بیش در آن نیند  
 واقع است و در لشکر کفار از غنم زیاد و از هزار کم مرد جنگی و هفت صد سپه و سواران همه زره پوش  
 بودند در آن رزم ایس پس با هفتاد کس از کفار بقتل رسید و محمد صلی الله علیه و سلم آنحضرت  
 و عباس صلعم رسول صلعم و عقیل ابن ابی طالب در جماعت امیران بدو دست مسلمانان افتادند  
 و دو کس از امیران بوجوب حکم محمد صلعم بقتل رسیدند عباس مسلمان شد از دیگران فدی  
 گویفت نجات داد و از مسلمانان شش نفر از جمله خدیجه بنت خویلد از انصار و در آن غزوه  
 نیند شدند محمد صلعم از غنم غزوه بیست و پنج تن را بگریختن و با بر شتر سواری ابو طلح و شمشیر  
 سید بن ابی حجاج که آن را ذوالفقار نامند در قسم اشکاف آن غزوه را از غزوه احد و کس که کشته



مانند و حضرت کس از چهار چهار از مهاجر که تیره بن عبد المطلب عم محمد صلعم و از این جمله بوده این چهار تن از اصحاب محمد شتر است  
 که رسیدند و در آن امر که دندان مبارک زخم سنگ گفارش گشت و فریب کسی کس از لغات بتقل رسیدند که در پیشانی گشت و ابو سفیان  
 با گروه کفار یک شتافت کافران از مرتبت فرشتی پشیمان شده نذر گفتند که در تمام شام خیمه میان حشر که باز گردیم و غمناک از و  
 قانع کنیم همخوان بن گفتمت که اصحاب محمد کجاست و خبر کسی که درین جنگ بودند با نذر و نذر نفعی شوند بسیار و تعداد بسیار گویان  
 گردید این اخبار رسید محمد صلعم با صحابی که در جنگ رفتند بودند بمالها نذر نذر آمد و کافران را با تامل اسیر تمام قتل نمودند  
 ابو سفیان درین خبر شنید تبخیر بگرفت

### وقایع سال چهارم از هجرت

درین سال شتر پشم رسد و پنجاه کس با ابو عبیده بن الجون و از صحابه سب و قاص بر سر ابوسلمه ابن عبد الله شد هر کس  
 دستاویشان سالم و قائم بدیند باز آمدند و جنگ و اقع بر حیا اتفاق افتاد و اندران واقعه عاصم بن ثابت انصاری باه هوا  
 از قربت سفیان بن خالد بن نهیل شهادت رسیدند و آخر خاله هم بر دست عبد الله بن نسیس که محمد صلعم بر زمین نموده بود  
 بقتل رسیدند و دیگر واقعه بود که بر دست قبیل کعبه جاشی از رود ایشان صحابه شهادت رسیدند و کعبه فروه سب  
 نفر سیوی بود که با محمد صلعم مانده بود و در آنجا در ریافت و ایشان بر آن زمان دیار برید و ضیاع و هتار ایشان را بخود  
 اختصاص داد و درین سال هجرت بود که اتفاق افتاد چه در غزوه آمد ابو سفیان پنجاه آمد صلعم بدین مرتبت نمود و درین  
 سال ایقونم خمر نازل شد و درین سال محمد صلعم ام سلمه را که پیش ازین در حبشه نکل ابوسلمه عبد الله برادر عثمان  
 محمد صلعم بود چون ابوسلمه در گذشت محمد صلعم اودا بخود است و بعد ازین سال امام حسین عزم از قافل زهر آشوب شد

### وقایع سال پنجم از هجرت

درین سال هجرت از آن اتفاق افتاد چه صلعم رسید که پنج نفر از صحابه فتنه تاراج مدینه و از محمد صلعم با  
 جدا شدند و در میان ایشان طغیان نمودند و آن کس را زنده نماند چه در میان بگردد و رفتند و از اصحاب توهم کین تنها نگرد و چیز غنیمت  
 نگردند که صلعم در آن موضع نماند و بگذارد و این اول نماز خود بود که گذارده شد و درین سال حج قرص شد و در آنجا اصحاب  
 نازل گشت و فتنه تاراج از مردان بگماند و ده گفتند و دیگر غزوه و وقت آمدند و این غنیمت و در مشرفی از کوفه و اهل آن  
 قلعه گفتند بن عبد المطلب نفر است از آنجا بیان قیصر دوم بوده صلعم رسید که بفرم نامت مدینه سپاه فرود هم که کعبه بخوار و  
 یک فرسخ است رسید و سواتی آنجا را غارت کرد و در عایا کعبه چاه برودند و چند روز آنجا ماند و سر با با طرافت فرستاد و سالم  
 و قائم بدین آید و درین سال صلعم علیه بنیت مطلقه زید بن حارثه را می نمودند و در دیگر درین سال عمر تاراج مطلق بود  
 که از غزوه مشرف خوار شد و درین جا نیست که بنیت مطلق بن سعد بن عمر بن زید بن حارثه بود و در آنجا است و او شتر  
 با ربین غزوه پس آنکه و جلوه کرد و درین غزوه اصحاب بجای بی رسیدند که تنب آنجا نبرد و در آنجا شتر نزل گشت که از زهی صحبت

لرود نبرست برقتند و سپاری اسیر گشتند جوید به نبت عارف و رسم ثابت بن قیس انصاری افتاد تا سیت اورا به محمد درود محمد  
 اورا بخواست و میانب گفتند که شاید اقریاسه قوم محمد اسیر باشند پس چو راه را با گردیدند و چهارمین سال گم شدند کرون بند و ششم  
 بود که حبت آن بنافقان بر دشمنان سبب نشت گفتند و آخر در پاکی عصمت و شایسته ایتما نازل شدند خاطر محمد انان طمان  
 لشت و بنافقان که چهارتن بودند یکی از آنها عبید بن جراح بود و سلسولی منافق بوده محمد هر یک را پیشانی تا نباله صدقند برود و در  
 سال فرقه خندق اتفاق افتاد چه ابوسفیان با چهار هزار مرد و هزار و پانصد شتر بخمس مدینه آمد از که روی بید بنی نهد و تپود سے  
 فریاد که با محمد عهد و پیمان نامه باره کرده و با ابوسفیان متفق شدند محمد با سپه هزار مرد و اندر نیویون آمد و او من کوه رشک گاه  
 ساخت و تصلیح مسلمانان فارسی و خضر خندق امر فرمود ابوسفیان و لشکر بیان او آتیا رسیدند و خندق را دیدند و تکیب کردند  
 و در محاصره آن برداشتند و کار به سلیمانان تنگ شد روزی عمر بن عدو که اورا در قبائل عرب و شجاعت و قوت برابر هزار  
 مرد شمرند از خندق بگذشت و مبارزه است و ابوسفیان و دیگران بکنا خندق آمد استیا و ند محمد چون دید که کسی برزم او نیرود  
 فرمود که یا کسی است که شیرین را کفایت کند قلی مردم ایازت فرست و بعد سه مرتبه حکم یافت و نزد او رفت و گفت که مسلمان شواد  
 را که در دگر فرمود که دست از محاربه سلیمانان باز دار قبول نکرد و دیگر گفت که پیاده شو تا با تو جنگ کنم بخندید و گفت که بنایزان  
 کجایند اتم که چنین ایستادند باز کرد که خود نهالی دوست میدهم که بروست من گشت شوی علی گفت من دوست می دارم که بروست  
 من قبیل رسی عمر شرفت و از سپ فرود آمد و سپ را پی کرد و پیش بر فرق علی زد و سرش خنق شده و سوسطی بخرج گشت آنگاه  
 علی بیک ضرب ذوالفقار اورا بکشم فرستاد و روز دیگر کفار با اتفاق بیووان بنی قریظه روی برزم سلیمانان آوردند و تا شام  
 جنگ کردند حسین مقابل نعیم بن مسعود بن عامر عطفانی نزد محمد مسلم آمد و ایان آورد و گفت اگر فریاسه بنا بر نفقه کفار هر چه خواهم  
 یا بنا بگویم محمد مسلم رضاد او فرمود اگر بخدمت نعیم بن قریظه دیکر سنگ نفقه دو میان بنی قریظه و ابوسفیان اندخت گفت  
 مسکن باسه خود رفتند و محمد مسلم بعد از انترام کفار بیدینه آمد و تا از طرز خواند و چهار این ساعت بموجب وصی به طلاع بنی قریظه رفت  
 و نماز عصر تجا بنوا اند و با صحرای پر وقت حیو و ان گفتند که ما نیز چون بنی نصر بلاتی وطن اختیار کنیم محمد مسلم هیچ وجه ایشان را  
 مان نداد چون در قلعه عاجز آمدند بفرمان محمد مسلم از قلعه نشت تا گفتند که ان نعت صدکس بودند محمد کفر فرمود تا دوست باسه  
 همه بستند و بیابان احوال ایشان کرده بیدینه برود و نزد ان نعت صدکس انقبیل رسانیدند و در ذکریه کجای سال محمد مسلم  
 ابو سعید بن خنیس را با ابا لطفه بنی سبیت لجز فرستاد و دوران سفر از او اصحاب فرما بود و کار ایشان در این سفر و کجای بر سید  
 که هر کدام روزی نیم فریاسه خوردند از و تالیله ما پی اند و با سبب اصل اندخت که صد نفر کلاه گوشتان خوردند

نیز در این باب  
 تعریف از شرفی  
 نقل شده

### وقایع سال ششم از هجرت

در این سال محمد مسلم سره کرب بنی کلاب و عاتقه بید فرستاد ایشان سفر و منصور با غنایم بیدینه آمدند و در این سال فرقه  
 بیسکسان در قح بنی کسان بگریختند محمد مسلم بیدینه حبت فرمودند و چهارمین سال فرقه وی فرود خفاق افتاد و چهارمین سال  
 بیدینه محمد افتاد و محمد علیه اسلام با یاسر اسه کشته بصورت و بی اذنان و اقامت و در کت نماز گذارند و در عا و باران بیدینه



دور از گوش که آواز می گفتند می برسم به راه رسالت و صد شغال طلا پنج مایه به طالب که نامه رسول پروردگار بود و او را در آن  
 چهار کتیک یکبار تپید ما و برابر ابراهیم ابن محمد مصطفی صلعم و عارف و ابی شام آمده حرب رسول شد و هر قل یا و شاه روم او را  
 افتخار عارف صد شغال طلا پنج مایه که نامه رسول آورده بود و او وجوده والی المایه در جواب نوشت که زمام حل و عقد یعنی از  
 دیا ر خود من گذار تا طاعت کنم محمد فرمود که یک خوزه خرماک بر زمین افتاده باشد و از در خواهد اید و اندیم و نند و الی بخوان ایمان  
 آورد و درین سال فتح قسطنطنیه بود آن آنجا ده هزار مرد مقابل جمع آمده بودند اتفاق افتاد و در دیوان علی فرم فرمود پسند که غیر من نیست  
 بجز آنکه میان او و دین از طرف شام شبت بر پیسافت وارد و بر برید چهار پنج شبت پس مجبوری و در فرسخ که نود و شش سال  
 تعیین کرده باشد و غیر حضرت قلوه است آورده اند که محمد با هزار و چهار صد مرد وارد بنه بنه غیر توجه نمود و وسط از قلعه پی غیر  
 منتهی ساخت و قلعه موسس که محکم ترین قلعه غیر بود بر دست علی منتهی گشت گویند که علی را از روی یک حصا مقبوض بر بیرون  
 از قلعه بر آمدند و چند تن از مسلمانان را همسایه ساختند و قصد علی کردند و علی با ایشان رجم کرد و نه بریت و او ایشان منوره قلعه شدند  
 علی متناقض ایشان پر و خفت نیک از بیرون ان باز گشت و فرشته بر دست علی زد که سپهر از پیشش بافتاد و بیودی سپهر گرفت و  
 بجز حضرت علی شمشاک خود بر حصار رسانید و در این حصار تموض را بقوله سه هزار تن بود برکتند و سپهر خویش ساخت از علی السلام  
 مردیست که فرمود آنرا بقوت روحانی گندم نه بقوت جسمانی بعد از آن که بر زم فرخت کرد و آن در از پیش شبت خود مقدار شبتاد  
 دست و در گندم و بعد از فتح تموض الی دیگر قلعه غیر امان یافتند محمد با بن شمرط آمان و او که یک آثار طعام هر مردی از آن  
 و بار بر دست بیرون روند و خواران هر چه باشد باز گذارند علی بس بشکر باز گشت محمد او را استقبال نمود و در کنار گرفت و معینه  
 شود و گمان بیودی والی انبار رسول بنو است بموجب و در زمین فلک را با فاطمه و او و دیگر فتح و شبت بسیار از آن دیار است  
 آمد بعد یکی سئل عمر و یقینا اتفاق افتاد آورده اند که چون محمد بدین آید بموجب امر اصحاب بیت الرضوان و شش صد تن دیگر که  
 مجبوره و هزاراد و یک صد کس شدند و او است که بسبب بسبب محمد بن مسلم و اسلم پیشد این سعد و او با طائفه از پیش روان  
 ساخت اصحاب گفتند که یا رسول شد از شمرط صلح این بوده که با سلاح بک بنامی که شمشیر در غلات فرموده است را  
 بحر می برم و بنابر امتیاز است که اگر مخالفان محمد بکنند اسلم با ما باشد پس بک آمد و بر نا و قصوری سوار شده مسجد اکرام در آمد  
 و سوار طویلت بجای آورد و آنوقت مشرکان بر قلعه جهال رفته بودند و کله خالی گشتند بلال حسب فرمان بر بام کعبه شد او  
 با یک نجا گرفت و محمد بعد سه روز بموجب محمدی که در صلوات مدینه کرده بود متوجه مدینه شد و نذر در و او که بچاکس از اصحاب  
 نور که نامه درین سال انجتاب نامه محمد بن ابراهیم عسالی حاکم سام نوشت و او مسلمان شد و چهارمین سال فرود شمر بن عمر که از  
 طرف هر قل والی اتفاقا بود مسلمان شد و هر دو را با بدین فرستاد

وقایع سال هشتم از هجرت

و از آن گل بین سالی خالد بن ولید و عمرو جاس با جماعه مسلمانان سالم و غانم از آنجا بدین آید نقل است که محمد رسانیدند  
 که در این سفر شخصی خاص روزی نماز نیت او بچنانست گذرد و محمد از زبان خود است که او گفت که آن روز سر با بسیار بود از هلاک خود



مرثیہ الامام

مسلمانان بزم عرض کن تا از ہم مرید نشود پس لباس اور ایوضع کہ فر فرج بود بازو شست چند آنکہ طبعات چشم از پیش او گذشتند  
ابوسفیان بجز نماید و بیکه آمد ایالی مکه از و رسیدند کہ از پی تو این بنابر صیبت گفت و ای بر شما محمد است فریش چون از رسیدن محمد  
انکار کشیدند مگر بنام ابوجعل و دیگران روی بزم نهادند خالد و لید مقدمہ سلام بود با ایشان معصاف داد و وزم کنان بدر مسجد  
رسید مخالفان بہ قتل خیال کر کشیدند خالد ہفتاد تن از گریگان بکشت گفته اند کہ خالد را آنجناب از قتل بے کردہ فرستاد پیام  
نابز و رسانید کہ محمد صلعم سے فرماید کہ کافران را بہ قتل رسان خالد ہفتاد و یک کشت چنانچہ گذشت پس نزد رسول آمد آنجناب  
از خالد پرسید کہ چرا بفرمودہ عمل نکردے گفت کہ فرستادہ تو نہیں گفت آنجناب از دیار خودت کہ گفت کہ یا رسول اللہ  
خو استم کہ بفرمودہ عمل کہم شطے را دیدم کہ شش باسمان و ماش بر زمین بود و بر سر سینه من نهادو گفت کہ خالد را بہ قتل ادر کر  
علا من ترا بہ قتل رسانم آنجناب امر و از اخذ ای ریت کرد پس مسجد اکرام در آمد و علی ابفرمود تا بان را شکست و ستان  
کہ بر بند می بودند و دست بانہائی رسید علی و ہم ابفرمود تا مای بر کتف آن جناب نهادہ بتان را بر زمین زد و کلیتہ خانہ کعبہ  
بطلبید و در کثرت آورد و اندرون رفت و در کتف نماز گزار دو پس ایالی مکہ طوعا و کرہا ایمان آوردند و محمد صلعم بفرمود کہ بازوہ  
مرد و شش زن ہر کجا کہ بیابند بہ قتل نہانید و از ان جملہ کس بہ قتل رسیدند و شہت نفر شفاعت اصحاب ایمان یافتند و  
ایمان آوردند و از ان جملہ بود مگر حسین ابوجعل کہ نہایت آمد و ایمان آورد و دیگر وحشی فلام قاتل مگرہ بن عبد المطلب کہ نہایت  
و آخر ایمان آورد و او شہت کہ در عہد خلافت ابوبکر کاری بزرگ کرد چہ سکہ کذاب کہ دعوی نبوت کردہ بود و در زم قتل رسانید  
و از ان شش زن یکے ہندہ زوجہ ابوسفیان بود و یکے دیگر کہ ایمان آورد و دیگر ہمار کہ قتل رسیدند و ہمدین سال غزوہ  
حنین اتفاق افتاد آورده اند کہ بعد فتح مکہ سعید شہر ات موران و یقین گفتند کہ اکنون محمد بجا آورد ہمان بہتر کہ پیش کتے  
کہم پس مالک بن عوف رئیس سوران و کتان بن عبد و عہ امرای یقین باشی بالافرد و سزاگ چنین نهادند محمد صلعم با  
پانزدہ مرد مشہور چنین کشت ابوبکر انبوه شکر سلام دیدہ گفت باین کثرت سپاہ مغلوب نشویم محمد از ان شنید و کردہ و دست  
بر ان سبب حق تعالی کہ سبب سلامیان را شہرہ شانت و بالافرد و شش ہزار ہست و بیست ہزار ہست و  
چهل ہزار آوقیہ نقرہ و چهل ہزار گو سفند و ران مگر کہ غنیمت بہت آمد مالک بن عوف مغلوب طائف بنا و بر رسول فنام  
را در موضع حصران نگاہداشتہ بجا یفت شانت و غلوہ را محاصرہ کرد و زہمای صعب اتفاق افتاد و قبوسے لہ از ہندوہ رو  
بفتح قلوب مقید شدہ کوخ نمود و موضع حصران رسید و دست ہا بر کشاد و طائفہ از سلمان کہ یولفت بقلب مشہور ماند  
و در ایشان فرستاد بنامی جمل آوقیہ نقرہ و صد شتر با بوسفیان داد و بوسفیان گفت سپہ من زبیر را چہ بکہ برہ آنجناب  
ہمان قدر او را بداد و باز گفت کہ سپہ دیگر معاویہ را بے نصیب کرد ان رسولی چند ان اور او را بوسفیان گفت چند ہونکہ  
کہ کہ بے ہم در جنگ وہم در صلح و حسین بسیل و دیگر ان را عطا فرمود نقل است کہ از روز عباس بن مرد اس اہل شہر را  
عباس محروم شدہ تنی چند اندوی غنیمت گفت کہ گفت بر غیر زبان اور قطع کن علی دست اور اگر گفت و بجای شہر ان آورد  
و گفت از تنہا شہر گیر کہ ذوق بقطع زبان تو بدین وجہ حکم فرمود عباس گفت یہ رو ما درم فدای شما با وجہ کہ ہم در صلح ہم  
حق گفت کہ رسول ترا ہمار شہر و او کہ ما جرم و انصار نہ کاشتہ اگر تمہا بے از یولفت بقلب تا سہ صد شتر گیر عباس



پیدا شد منافق که در حالت نزوح بار رسول و بیده بود و منکر و شققت پانے آنحضرت در بارہا اکیس از مرگ مفاہدہ کردند ہر شایانہ  
بصدق دل و خلوص نیت ایمان آوردند و ہر سال قبا کیل عرب گروہ گروہ بیدینہ آمدند و ایمان آوردند۔

### وقایع سال دہم ہجرت

درین سال گروہ نامحدود و بیدینہ آمدند و ایمان آوردند و ہر سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ ترسایان بجران حضرت  
ایشان را باسلام دعوت فرمود چارہ کس از روسا ترسایان بیدینہ آمدند و گفتند کہ در شان عیسی علیہ السلام ہر گونہ  
غنت کہ ہند فخر او بی غیر او بود گفتند کہ پیر او کہ بود فرمود کہ او را پیر خود گفتند پس بچگونہ بندہ مخلوق باشد رسول گفت کہ جو  
این فردا بگویم پس دیگر روز این آیت نازل شد ان مثل عیسی عبد اللہ کما مثل او خلقہ من تراب ثم قال لکن فیکون رسول این  
آیت بہم را عیان بر خواند ایشان پذیرفتند و سخنان گفتند رسول گفت بیا بیچہ تا بنا شد کہ تم مینے با یکدیگر سو گند گنم و گوئیم کہ  
گفت خدا بر اہل کذب ترسایان از سو گند انبیشہ کردند و ترسیدند رسول ایشان را باز دعوت کرد ابا نمودند فرمود کہ ہمارے  
امادہ ہنسیہ گفتند صلح کنیم و ہر سال دو ہزار عہدہ کہ ہر یک بقیہ چہل و ہفت ہجرت رسول عزم قبول کرد با ہفت کہ از عہدہ روسا  
ترسایان بود فرمود گوئی گویے بینم پالان شتر و از گون نہادہ ہفت سد کویچ از روی غفلت پالان شتر بار کون  
نہادہ چون آگاہ شد بخدمت رسول آمد و ایمان آورد و در آخر این سال رسول صلح حدیبیہ کرد و در آن وقت  
رو بے ہدینہ نہادند آنحضرت و مدتی غسل کرد و فاطمہ زہرا و ہات موہبات موہبان را در ہجرت ہانہ شایندہ ہمارا گرفت و بلایک لک  
و ہشتاد ہزار مردان ہدینہ بیرون آمد و بگہ رسید و مناسک حج بجا آورد و رسول صلح حدیبیہ کرد و ہشتاد ہجرت ہدینہ ہجرت  
قرآن فرمود و بعد از حج عمرت مدینہ نمود و بعد از آن رسید و بفرمان آنجناب از پالانہای شتران منبری ساختند رسول ہجرت  
شد و فرمود کہ گویا ما را عالم قدس بخوانند و زود باشد کہ از میان شما بیرون روم و دوجیز در میان سے گذارم و آن شتران  
و اہل بیت من ہست باید کہ با بنی ہاشم کنار حوض کوثر با من ملاقات کنند پس ہمت علی گرفت و او را ہر ہفت چنانچہ قدم  
او بر سوزناکوسے آنحضرت رسید و گفت من کنت مولاه فقلے مولاه تا آخر حدیبیہ پس فرود آمد و اصحاب ہدینہ ہجرت  
کے امر فرمود پس ہدینہ رسید و ابراہیم بن رسول کہ از آن قبیلہ متولد شد و بود چہ ہا ہجرت شد و گذشت۔

### وقایع سال یازدہم ہجرت

بعد از اہل آن سال گفتند صلح حدیبیہ کرد و ہجرت ہدینہ نمود و بعد از آن رسید و بفرمان آنجناب از پالانہای شتران منبری ساختند رسول ہجرت  
شد و فرمود کہ گویا ما را عالم قدس بخوانند و زود باشد کہ از میان شما بیرون روم و دوجیز در میان سے گذارم و آن شتران  
و اہل بیت من ہست باید کہ با بنی ہاشم کنار حوض کوثر با من ملاقات کنند پس ہمت علی گرفت و او را ہر ہفت چنانچہ قدم  
او بر سوزناکوسے آنحضرت رسید و گفت من کنت مولاه فقلے مولاه تا آخر حدیبیہ پس فرود آمد و اصحاب ہدینہ ہجرت  
کے امر فرمود پس ہدینہ رسید و ابراہیم بن رسول کہ از آن قبیلہ متولد شد و بود چہ ہا ہجرت شد و گذشت۔



و سیدہ ام کلثوم رضی اللہ عنہا خواتین خواندند و او در خلافت خود یازده امیر و سپهبد میبازد و بجانب فرستادن اعدا و تمسک بر فرزند و ایشان کیسے  
 خالد بن ولید بود و در خلافت او سلیک کذاب کرد و پیامی دعوی نبوت میکرد و خلق کثیر با او گردیدند و بعد از مدتی بدست خشی غلام  
 بقتل رسید و خالد ظفر یافت و بسیاری از لشکر مخالفان عراق و عجم و شام بخلافت او گردیدند و شکست شدند و او مریض شده و گذر  
 و گویند که او را زهر دادند و از سپهران او نیند محمد بن ابی بکر و عبدالرحمن و از سخنان او است که سپه پزیرانیت نمیشود و سپه پزیر دولت - آرزوی  
 و جوایز بخصایب و محبت با او بود و گویند که علی عرم بعد از چهل روز و تقوی پس از شش ماه بعد از فوت فاطمه با ابوبکر بیعت  
 کرد و امیر گویند او بیعت نکرد بعد از عمر <sup>رضی اللہ عنہ</sup> این خطاب عدوی القشیری بخلافت نشست و عقب او قاروق است و  
 نسبتش بجد و کعب بن لوی بهم میبندد و بعد ایمان او حد و مسلمانان بچیل رسید و او اول کسی است که او را امیر گویند و بخاندان  
 و اول کسی است که بتانرا بشکست و اول کسیست که با شاره علی تا پنج مہجری فتح کرد و او را امتحاح الامصار گفتندی چه در خلافت او  
 شہرهای بسیار مفتوح شد و از آن جمله است اکثر بلاد شام چون دمشق و کبره و فلسطین و قسطلان و بعلبک و حمص و حلب و غیر  
 قبرین و اطلاکیه و بیت المقدس این جمله بردست ابی عبیدہ بن الجراح و سایر عراق عرب بردست سعد بن ابی وقاص و امویان  
 بردست موسی اشعری و اسکندیہ و مصر و طرابلس عرب بردست عمر و فاص و مصر و اصفهان و دیوار و طبرستان و کرمان تا حدود  
 و بکران بردست دیگران و گویند که در عهد خلافت فائق ہزار ہا رومی و شش شہر با توالج مفتوح شد و چهار ہزار مسجد ساخته آمد و او را ابو لؤلؤ علی  
 مغیرہ ابن شعبہ بقتل رسانید و او بعد از موت بود قتی پیشش عبدالرحمن فرمود عمر بر او حد زندن فرمود و چون حد تمام نشد بود  
 کہ عبدالرحمن بگرد عمر بفرمود تا بر پیشش زند چند تا نگہ حد تمام شد و عمر را شش سپہر بود و از آن عبدالمدین عمر و عاصم بن عمر و قتبہ حیا  
 ماندند و از سخنان عمر است کہ نماست چهار نوح است اول نماست روزہ و آن چنانست کہ کسی تا پار و نا خورده از خانہ بیرون  
 می آید و نماست سالی اگر ترک نہ راحت کند وقت آن روز نماست عمر اگر از جنس غیر موافق باشد و نماست ابد اگر ترک کند حق نیالے برائی  
 فرمودش کند و رسول گار او گویند کہ علی عرم با او بیعت کرد و بعد از عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف  
 القشیری و اول محمد سال بست و چهارم مہجری بخلافت نشست و او علم و حیا معروف بود و جامع آبات قرآن شریف بود و ذوی النورین  
 عقب او بست چه در جزیرہ کبک بعد فوت و دیگری بعقد کج و داد و معاویہ بن ابی سفیان را کہ در خلافت عمر پیشش حال بود بدستور او را  
 بر ملک شام بجال نشست اکثر زعمالان عمر افضل کرده و دیگر عمر را نصب نمودند و بعد خلافت عثمان گنجد برده و خراسان بیلقان و شروران و  
 طوس ہرات و بختان و نیشابور و مشرق طایفان فارس و طبرستان گشت نیز جزیرہ شہر پارچم از سپاہ او بخراسان گریخت و بمرقا و قاروق  
 و گشت و سطنین بن بقر بن لوی و م از لشکر اسلام ہجرت بہ قندار و خجاست سپاہ خود بقتل رسید و بسا کار بلوک اطراف کہ بعضی  
 از آن ایمان آوردند و برخی جزیرہ قہول کردند و در زمان او فتوحات بسیار است و او نال بسیار شد و او در خلافت صحابہ بزرگ  
 بود نشاند تا خلق مال و ذوالی بیا نفع آمدند و انگشتری رسول کہ بر گام او مناسبت نہیں کہ عبارت اندکے کہ در عمر است مہری نہا  
 بجا آمد و تیر خندگنا بستند کمتر بافتند و در آخر خلافت او ایمان او و صحاب رسول مخالفت افتاد و خلق کثیر قتل او فرما آمدند  
 و خانہ کور و صحابہ گردیدند و عین حمار علی بن عبد شمس پر آب پیشش بسیار بجا آمد و در شاد و بقتل مخالفان بجا آمد و آمدند و  
 آمدند و بعد از یک سال سی و پنج مہجری کہ بود فاصد شہید کردند و در آن وقت تلاوت قرآن شریف میکرد خوش برین آیت

و سیدہ ام کلثوم رضی اللہ عنہا خواتین خواندند و او در خلافت خود یازده امیر و سپهبد میبازد و بجانب فرستادن اعدا و تمسک بر فرزند و ایشان کیسے

و سیدہ ام کلثوم رضی اللہ عنہا خواتین خواندند و او در خلافت خود یازده امیر و سپهبد میبازد و بجانب فرستادن اعدا و تمسک بر فرزند و ایشان کیسے

و سیدہ ام کلثوم رضی اللہ عنہا خواتین خواندند و او در خلافت خود یازده امیر و سپهبد میبازد و بجانب فرستادن اعدا و تمسک بر فرزند و ایشان کیسے

افتاد و سیکلیکم الله و هو اسمع الله ان بود و غیر از بناجی و غیره و عثمان بن عفان جده فرمودت است و بعد از عثمان بن  
 از اولاد است و ذکرش در قلمروم در ضمن بگره هر قوم است و بعد از عثمان بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم  
 امامی اقرشی بن عبدمناف بن کلاب بن کنانه بن خزیمه بن کلاب بن مرثه بن علی است ازینا قشتش کتابها معلوم است و علی بن ابی طالب  
 در خلافت خود با سده طائفه اتفاق محاربه افتاد اول با اصحاب جمال که ام المومنین عائشه سر کرده آن جماعت بود پیش آنکه چون  
 محمد بن ابی بکر و دیگر رفیقان علی بن ابی طالب در قتل عثمان شریک بودند و همیشه بنا بر سو و مزاجی با علی از عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 علی و زبیر و غیره مخالفان علی دعوی خون عثمان از علی کرده و هم مجاریه آنها میداد و عاقبت بر سر او آمده با علی رزم کرد و دست  
 پرتوید علی بن ابی طالب در آن جنگ و در آن حرب پیروزه هر کس از سپاه و عاقبتش در آن جنگ کشته میشدند و دوم محاربه با معاویه  
 بن ابی سفیان بوده که علی جو است که معاویه را از حکومت عزل کند عباس گفت اگر چنین کنی او را بقتل عثمان قسم میداد و علی نشنید  
 و معاویه را بیعت خواند و همان پیش آمد که عباس گفت بود معاویه بر رزم پیش آمد یا فقه یا میان فریقین هنگام رزم بوده و در آن جنگ  
 مرادم که ذی قعد و ذی قعد و محرم و حجب اند مقابله کردند و جنگ سلطانی بنا بر خون استیصال رسانا نمیدادند لیکن با  
 یودی که هر دو جانب مجبه بمیدان شتافتندی و چندان رزم کردند که با کس از ایشان بازگشتندی و گفت اند که در آن  
 سر کشتت هزار و بقوله هشتاد هزار کس به قتل رسیدند و هفتاد تن از اصحاب یاران که در خون علی بودند به قتل رسیدند  
 با آنکه علی بر طبق استرضای معاویه و دیگران به اگر اراضی بچاشد و هم معاویه را بر حکم ایشان رضاداد و هنگام صلح  
 مردی از بنی امیه از سپاه علی بیعت تمام پیش معاویه کرد و چندین کس را کشت و باز کشت و چندی از اصحاب علی  
 را به قتل رسانید و گفت که من از علی محاربه نیرادم که حکم رضاداد پس آنروز در آن کشته شد و اول خار به بود که به قتل رسید  
 و خوارج عبارت از آن جماعت آمد که از هر دو نیرا سازند و آن گروه بسیار شد و ذکر ایشان بیاید با کمال بعد از تحریر صلح  
 علیه السلام بوفد معاویه پیشام مرتبت نمودند و معاویه بدو را بگفتند که معاویه را بگویند که از طرف معاویه  
 این بود موسی اشعری که از جانب علی حکم بود و نیز معاویه موسی اشعری گفت که معاویه را بگویند که معاویه را بگویند  
 و امر خلافت طلبا اشعری از آنیم و بعد از آن روز دیگر به صلح یکدیگر که رایشان به خلافت و تقیم حکم موسی اشعری  
 عمر حاص اول به بنبر فرستاد تا حکم کند موسی اشعری به بنبر رفت از عمر حاص علی را از خلافت خلع کرد و فرود آمد  
 پس عمر حاص به بنبر رفت و گفت که موسی اشعری این علی را صاحب خود از خلافت خلع کرد و ما که از طرف معاویه  
 امین و حکم ایم معاویه را بگفتند که بنبر فرستاد تا حکم کند موسی اشعری گفت که معاویه را بگویند که معاویه را بگویند  
 شکر احوال این شد عمر حاص پس از آن بدین رفت و خلافت معاویه را سلام کرد و این عراق زبان طعن و لعن بود معاویه  
 عمر حاص و ما بطن او کشتاوند معاویه بنبر فرستاد که علی و عثمان و ابن عباس و دیگر شیعیان را بکشد و از آنرا گویند  
 و ابتدا به سب گفتن و نوازی و کتف زدن بود که علی بن ابی طالب را در میان این احوال در آن روز  
 پیش آمد و بان بر دست گدازه خواند چنانچه در سابقه است و بنبر فرستاد تا حکم کند موسی اشعری گفت که معاویه را بگویند  
 شکر کس از آن نیکو بود و بنبر فرستاد تا حکم کند موسی اشعری گفت که معاویه را بگویند که معاویه را بگویند

در فتوح و تاریخ



بر آنست که او فرمود که هیچ کس بیاید بی طلب از آن بان پیشتر آنکه تا بهر کشتاید بدان وقت باطل بود و چون شد اینست که صاحب  
 این سنت جماعت که کسی را تا سزا نگویند و جلی عزم و ایل بیت رسول صلوات الله علیهم و علی آلهما و سلم کنند و این شیوه خود و فرزند  
 و مادر و افض و گروهی که تا اکنون زبان پیشتر نام صاحب بلا و تا بجان ایشان و دم آل و نسبین عایشه رضی الله عنهما شایسته بود و بیان ایشان  
 ما که صاحب غیظ و زحمت و یاد آنکه روز از دست که آن رسم نگویند به طرف شود از آن است که تا مال جاری است مخصوص بود  
 نعره شیعیان او پیش و مالک ایران و اکثر از بلاد هند و سستان که از فرزند محم تا مشراول آن هر سال در آن غلوزیاد و در هند  
 بختند و زود ایشان اصحاب و غیره را تا سزا گفتن از جمله عبادت شنیده و در کتب اندر کان در باب ایشان است با کمال امانت و احترام  
 معاویه بکر و فریب بیت گرفت و در آنجا که پیشتر نپذیرفت چنانچه در قولی شرح قوم است بعد از آن معاویه با امام حسن گفت  
 که حسین نیز با من بیت گیر و امام حسن گفت که او را کلیت کن و بیت بخور و بگو معاویه از آنی در گذشته و از آن است که چون  
 نیز بدین معاویه بخلافت شصت تا امام مظلوم بیت خواست و او را بدو کرد سپاه نیز بد که رئیس آنجا محمد بن زین العابدین بود و امام حسین  
 را در کربلا با خویش و اقربا و زلفا تشدید ساخت و باید از اهل بیت علیهم السلام جدا کرد و گویند که چون معاویه خواست که کشته شود  
 نیز در او لے عهد کنند با خود گفت تا حسن زنده است این امر صورت نپذیرد و چون او عهد بستند بر او که بیست و شصت امام حسن  
 و سلم عهد کنند پس امام حسن را از فریب موم ساخت و فرزند آن امام حسن علیه السلام از کربلا که در آن بودند و ایشان  
 اندر آن حسین و حسن شقی و دیگر امام ذوالقاسم و عبید الله که در کربلا بر کاب هم خود امام مظلوم حسین علیهم السلام شهادت  
 یافتند و دیگر آن در کربلا بودند بعد از امام حسن علیه السلام امر خلافت بر معاویه این ایلی سفیان و حفاوش است و خلافت  
 مقرر گشت احوال پیشین بکسیل عقبار و دشمن و شقی که تحت گاه سلاطین بیست است نوشته آید اما در این شمره از فضل و  
 علوم و رتب و درجات و ویژگیها امام علیه السلام و نبدی از احوال اولاد و احوال ایشان بقیه آید و در این تاریخ جامع بهما و حق  
 روایت است که قتل علیه السلام بر قلب عیسی عم بود و عبید الرحمن بن عمر که در شهادت کربلا نیز چنانکه گفته شد امام حسین  
 علیه السلام بر قلب رسول صلوات الله علیهم بود و بر قلب سفیان و بر کبر موم ساخت امام حسین علیه السلام بر قلب  
 هر زمان که شش شش ماه بود و حضرت و کتب و کتب با علیه السلام در تاریخ فرزند است که در این زمان زیاده بود و در این  
 که با حسین موم گشت پیش از این تاریخ تا این وقت کسی را از امام حسین صلوات الله علیهم بود و در این تاریخ امام حسین  
 این و تمام موم اصل عم و اهل بیت را سزا گفتند و در این تاریخ موم بود و در این تاریخ در این تاریخ و در این تاریخ  
 نیز بدین معاویه بخلافت شصت تا امام مظلوم بیت خواست و او را بدو کرد سپاه نیز بد که رئیس آنجا محمد بن زین العابدین بود و امام حسین

جدول کیفیت و نام مکان نقش نگین و دست خلافت ایام عزرا زید محمد صلوات الله علیهم اجمعین

| کتابت     | مقام                | نقش نگین<br>و منشور   | الکونیر                    | دست<br>خلافت   | دست<br>مهر             |
|-----------|---------------------|---|----------------------------|--|------------------------|
| ابوالکاسم | کاشان               | سینه رنگ گندم گون<br>پیشانی باریک و پیشانی<br>سبزه بندی گره ریش<br>کشاده دندان هر دو دست<br>دراز باریک انگشتان<br>لاست کشاد ز بدن او منور<br>چو در گره خط او مواز سینه<br>خلافت | سینه علی السلام<br>ابو زید | دست یک سال و یازده ماه و بیست و نوزده روز و یک روز نیم | نقش بر کمال            |
| ابو زید   | منتهی کاشان نیکو رو | باشد<br>نعمت طراز   | عشایان<br>خف               | و بیست روز<br>دو سال                                   | نقش<br>نقش             |
| ابو زید   | سینه سینه           | کاشان<br>و اعجاز  | خف<br>خارخ                 | بیست روز<br>دو سال                                     | نقش<br>نقش             |
| ابو زید   | سینه سینه           | باشد<br>سینه  | خارخ<br>خارخ               | بیست روز<br>دو سال                                     | نقش<br>نقش             |
| ابو زید   | سینه سینه           | سینه سینه گندم گون  | سینه سینه<br>سینه سینه     | بیست روز<br>دو سال                                     | نقش<br>نقش             |
| ابو زید   | سینه سینه           | سینه سینه گون   | سینه سینه<br>سینه سینه     | نقش ماه<br>پنج روز                                     | سینه سینه<br>سینه سینه |

امام زین العابدین علیہ السلام بن امام حسین علیہ السلام بود و بر قلبش درگذشت  
امام محمد باقر علیہ السلام بن امام زین العابدین موم بر قلبش شیشہ بجز موم بود و اورا بقولے ابراهیم بن ولید بن عبد الملک  
مروان لقبه مان پوز زهر داد -

امام محمد جعفر صادق ابن امام محمد باقر بر قلب نوح موم بود و بر گلیبی درگذشت

امام موسی کاظم ابن امام محمد جعفر صادق بر قلب موسی موم بود و بارون رشید علیہ عبا سے جناب راسموم ساخت  
حضرت امام حسن اشرف رضا بن امام موسی کاظم بر قلب یوسف موم بود و مامون ابن مانون رشید آنحضرت را در انگور  
زهر داد امام علی نقی ابن امام موسی رضا بر قلب صالح بن یزید بود و باطل علیی درگذشت سپهرش امام علی نقی بر قلب او رسر  
بود و بر گلیبی درگذشت و آن حضرت سے فرمود کہ اسم اعظم ہفتاد و سہ حرفت و یکی اذان نزد آصف بن برخیا و زید سلیمان  
موم بود و ہفتاد و یک حرفت اذان نزد من است و یکی اذان بخود ہی تعالیٰ نماز آتم حروف کو یہ کہ حروف جمع بست و ہشت  
حرف ہشتاد و یک حرفت و یک زبانی دیگر شامل ہشتاد امام حسن عسکری ابن امام علی نقی موم بر قلب ابرہیم موم  
بود و در سال دو صد و ہشتاد و سہ ہجری بر گلیبی بر در سامرہ درگذشت و از وزرا امام ہدی علیہ السلام صاحب الزمان فرزند سے  
نماند امام محمد ہدی ابن امام حسن عسکری بر قلب شیشہ و بقولے بر قلب محمد بودہ چشیدہ نماند کہ مراد ابن کہ گلخان قلب  
و یا بر قدم فلان بست آشت کہ فیض حق تو ہے بر ہر دو از پاک جنس است و امام ہدی امام دو از ہجرت ولادت آنحضرت  
در سال دو صد و پنجاہ و پنج ہجری سے از نصف شبمان اورا فرخلاف مغربا شد محمد بن متوکل عباسی اتفاق افتاد و بہ قول امام  
در سہ و ہشتاد و سہ سال از ہجرت حضرت پیغمبری در خلافت محمد علی شد احمد بن متوکل عباسی فاضل شد کہ گویند کہ آنحضرت  
در غیب ہشت تن سے و کبرے در قبہ منبری مغربان بودند کہ عباسیات و سوالات شیعہ ابان سے بر زند و کین مقامت سے  
ابن کہ ختم شد و وفات علیی در سال سہ صد و سبست شیشہ ہجری اتفاق افتاد و بعد از آن شیشہ و پنج خلافت  
عزیزانی گفتند کہ موسی کاظم و زین العابدین بود و چون غیب ہجرتی شد کہ ختم شد و کین مقامت سے  
طلب بر روی ہجرت شیشہ ہجری سے و با دست گویند مدعی کہ علیی علوم با دست شیشہ ہجرت سے و کین مقامت سے  
تہا است نزدیک آید ہدی سپہ اشود و عیس موم از ایمان فرود آید و جلال و دیگر اہد ہی ہدی و با اتفاق یک شیشہ ہجرت  
شده اذان در جنار علیی در قلع سوم در من شام ہجرت است کہ ایک بہ امامت محمد ضیعت قابل اند کہ گویند کہ ہدی موم و از دست  
و از زندہ است و بگوہ رضوی تقیم است و در آخر زمان طو رکند کہ چین کہ ایک بہ اولاد علیی عقاد سے و از زندہ انخفا و دو از زندہ امام  
و دیگر سپہ ان علیی موم را ہدی موم بودی و آنہد و ہر یک اذان گروہ بنام آن امام منسوب است و اذان علیہ است زید بن امام  
حسین العابدین کہ زید بہ با و منسوب اند و از روزی نزد ہشام بن عبد الملک رفت و سلام گفت سلام علیک زید گفت سلام علی  
ہشام گفت تو مرا امر سے کنی زید گفت کسی کہ تقوی امر سے کند از وزیر گترین باشد ہشام گفت کہ گمان برم کہ خیال خلافت و او سے  
و ماور تو کنیزک و آنرا کہ ماور موم خریدہ باشد شالیستہ خلافت بہر وزیر گفت آن علیی نیست ماور آہیل موم نیز کنیزک بود ہشام بر بنجد  
و اورا از مجلس بیرون کرد و اینہد و بگوہ شامت و در سال یک صد و دو از ہجری فرج کرد و یوسف بن عمر نے امیر اقبین نائب

پشام مدی روی باو شاد و کویان ز پرر گفتند که ای ابو بکر و عمر پیرا کن زید ابا کرد و گفت رضوی کو میان از و بعد شدند زید  
 با جی لیل با چوت رزم کرد و شمشیر چنانچه شمشیر از ان تبریه و دشمن احوال علی علیه السلام گفته شمشیر و پیر شمشیر شکر بن زید  
 نمودند و شمشیر ای حکومت و شمشیر و کویان کرد و شهادت یافت زید به که فرقه شمشیر اندر به امام است امام نه قتل اند و اوی گویند  
 از امام حسین که نزدی تان در فرقه شمشیر نگار از پیر شمس امام حسین زین العابدین و او فرزند نرسه مد شمس مگر از و فرقه خود امام حسین  
 عرم که شمس امام محمد باقر فرزند ابی طالب بن زین العابدین نزد و شمس مدی سو و آدمیل بن امام حضرت و آن گروه را آمین گویند و اولاد او  
 سلطنت مصر شدند اول آنها محمد بنده است و دشمن سلاطین مصر فرقه است و همچنین بسیاری از اولاد علی عرم و پیر شمس  
 حسین عرم است ای نه تن از و شمس امام از امام زین العابدین تا امام محمد مدی بقیت است امام چهار گانه منسرحون امام پاک  
 و امام محمد حنفی کوفی و زید مان غلغله مدی ای و بی عباس فرج کردند و با اتفاق و گیر ایل غروب مثل منار عبده شمس که از وقت  
 امام محمد حنفی بود و او شمس هزار کس بقولی شمس و هزار نفر از بی ای و در اید ای خلافت عبد الملک بن مروان با آن کسان  
 و در کربلا امام حسین عرم را شمشیر کرده بودند قتل رسانید و همچنین دیگر از و اولاد علی عرم یعنی بیخه اتفاق اعانت دیگر ان  
 غروب کردند و شهادت رسیدند از ان جمله واضح غروب است و همچنین بود که حسن بن علی بن امام حسن بن علی عرم امرو  
 بشیر غروب بنی کاشم بود و و شمس دای عباسی فرج کرد و دای مدینه کشت و بیکه شمس دای محمد بن سلیمان عباسی را  
 با شکر غروب بیخ از و شمس حسن بیخ غروب شمس با و زدم کرد و با بیانی از غروب شمس دای کعبه زید سر او از و با و  
 شمس دای و بقولی شمس دای بن دای اتفاق افتاد و از امام محمد حنفی مدیست که بعد از و آمد که بلای و ا قمر به  
 این بیخ غروب تر و و غروب غروب شمس دای بن زید و اولاد او شمس دای عرم در هر مدی که غروب کردند بی نیل مقصود و شهادت رسیدند  
 و بسیاری و بیخ غروب ای بی بی عباسی قرار داد که مدی از ان سخات یافتند و اکثر در حسین پر و ندر که و بی با قمار راه  
 پر آگند شدند و غروب از ان شمس کویان بیخ و بار مثل مصر و غیره رسیدند چون احوال فرزندان حضرت عباس عرم بسیار است  
 این انداز قتل شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر

حسین عرم دای شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر  
 قاسم حسن از و شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر  
 که آنرا بیخ از ان شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر  
 مسلیست که از ای و او کسالی و دم از بیخ شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر  
 و شمس دای بن زید بن علی عرم در زمان خلافت حضرت محمد باقر  
 انگندی و گفته مجزه من است و دیگر در بر آیات بیات و فرخات ترتیبی داد از ان جمله است که در برابر سورہ قیل گفته  
 ما انقلی له ذنب بقیل و خرطوم طویل و ان و انگ من ربا بعلیل با کجرا بعد از حلت محمد صلیم کارش بزرگ شده و قوت  
 بعد هزار کس اعراب با و پیوستند و در ان آوان سخنا را جنت عاریع مفر اقله و عوسے نبوت  
 حج کشمیر با و دیگر زید بن سبیب بن الربیع مؤذن او در باگ نمازے گفت شمس دای بن زید بن علی عرم

بیا می شد و چون بان حد و در سید میان ایشان میباید اتفاق افتاد و با یکی از بندگان سید مردم گفتند هر نوچه مقرر کرد و شجاع گفت  
 پنج گفتند زشت باشد که زن بیهوش و کینه شجاع سید میان با گرفت امر کرد و تا رسید و بودند که سید رسول نماز و نیتین را بر شجاع  
 ز تو هم برداشت و سبب بن استیج و رشک گاه شجاع بر همان نداد و او را از این شجاع ازان شکر گشتند شجاع تو هم نمود و میو میل  
 رفت و گوشتی که سید میان شد و کار سید بعد از مرگت شجاع نیز برگ شد خالد بن ولید بخیرمان ایوب کبر روست با و نهاد و سید را  
 بیرون آمد و صفت قتال بیارست خالد با ورزی صعب کرد و شب نیز در معرکه گشت و یک روز خالد سلیمانان را از حرمین آورد  
 نله آورده و ظفر یافت سید بگریمت و حسن قاتل شمید امر رفتی اشد عت با و رسید و او را بقتل رسانید هر هر از اهل کتبتن  
 بحر فارس است از خوشی با لیکن بر ساحل دریا شهرت یافت و بهیروز موسوم گردید چون از مرز و ان و غنای آن غنای  
 بران راه می یافت هر آنکه ملک قطب الدین نامی که حاکم آنجا بود و بنده خوردن که اسما را هر فرجاریت اوست رفت متوطن کردید  
 و در هیچ آنجا سب می نوسید که ایاز نام تر که از غلامان امیر محمود غلامی بندر خرون بر آورد از یک ساخت و چون سلطان  
 شهاب الدین پسند حکومت نشست و ظلم آغاز نهاد و در پیش نور علی بن مکرر ویرانیت کرد و موثر نیتا و لاجرم نور الدین شجاع  
 را از فرنگیان کوه فرستاد و ایشان را در گزشتن بندر خرون خود را از غنای آنجا که این سینه رفینیت و نهسته با وجود موثر بر کناره  
 در پاس خرون آمده در یک روز قلمو بنا نهادند و اول هر فرجید کرد جنگی که در کار می از پیش تو استند بر و لاجرم قطع متعلق  
 کرده بندر گزم گزینند فرنگیان بر بندر هر فرجید استولی گشته بنا بر صفا که وقت باوشاه هر فرجید طلب و شمشیر بلکه حاصل آنها  
 سه حصه فرنگیان و یک حصه هر فرجید باشد باوشاه از رضای ایشان به تجا و زکی نماید بعد ازان هر فرجید سلطان از  
 محمد بن سلطان سید الدین بن سلطان لوانشان را که در ان زمان سلطنت بر داشته بودند در هر فرجید کت  
 نمودند و ازان زمان فرنگیان اینجا تصرف شدند و ملوک آن دیار را بجز نامی سلطنت نماند و مولف صحیح صادق گوید که در  
 سوابق بدایم جزیره هر فرجید حرمس با بود چون اتابک سلجوق شاه سامری صاحب فارس در گشت -  
 سلجوقی شاه که اول ملوک هر فرجید و پدر ان او در ان دیار اعتباری عظیم داشتند و شش حصه و هفتاد و یک حصه  
 محمود قلاتی که قبل از سلجوق شاه ریالت هر فرجید خرون کرد و سلجوق شاه را بگرفت و استیلا یافت و بعد از او برادرش  
 نصیر شاه و الی شد و برادر دیگرش رکن الدین مسعود نصیر شاه را بقتل رسانید و بمحکومت نشست شهاب الدین  
 دیار غلام سلجوقی شاه بر مسود خرون نموده او را بکشت و تمام جزیره خرون را از تکفان بنی قیس که و الی آنها بودند تخریب  
 و در هفت حصه و یازده حصه و در گشت و بعد از او که در این شاه که کشتیش از بدین نبود و غم و اندا و ریو اشکانیان می پیوست  
 و بعد از او پیش قطب الدین همین سلطنت رسید و بعد از او پیشش نور الدین شاه جانشین شد و بچشم ملوک تلخ بر سه  
 سنا و چتر رسید گرفت و باوشاه شجاع و الی فارس که ازان سلطوب بود و دوستی گردانید و بعد از او برادرش نور الدین شاه  
 گشت و اهل عت امیر نیرو کورکان نمود پس از او پیشش فیروز شاه و سید الدین ابن فیروز شاه و بعد از او پیشش نور الدین شاه  
 و شهاب الدین بن نور شاه و سید بن شهاب الدین و نور ان بن سلجوقی شاه فرنگیان در شمس و سید و سید و سید و سید و سید  
 استیلا یافت و بعد از سلطنت شاه پیشش نور ان شاه حاکم شد و در زمان او فرنگیان استقلال شد و در تمام سلطنت

در تیره

نگذاشتند و بعد از تو زنگیان محمد شاه را که از آن دور بان بود حاکم کردند و بعد از او پیشین و در شاه تمام حکومت یافت و در تیره  
و در تیره در گذشت و بعد از تو زنگیان نام سلطنت بر دیگری نهادند و آن جزیره و تصرف زنگیان بود تا آنکه شاه عباس صفوی  
در تیره و سی جری آن جزیره را گرفت و با شاه چهارم سپید نهاد و آن و پارتی تصرف کا استماری صوبه و در آن کپتان جو نامت آن ایکاٹ از  
لسب قزلباش بار افرودت گفت که شاه عباس بعد از آنکه آن جزیره هر جزیره زنگیان بر نکال گرفت و محصول آنجا را با نگریران  
و حاصل کشتکار بجای شاه عباس میرسید و کن ملکیتی است که در حیطه ولایت اقل از بهر است و بنا بر سر است و در دکن سید شخصت قلیورین  
است و هر که ام سر با وج فلک کشیده اند و ملکیت دکن عبارت است از صوبجات هندوستان که نسبت جنوب دریای تیره و است  
و بر بدن حدی حاصل است باین صوبجات از صوبجات شمال هندوستان چه مالوه و احمد آباد و گجرات که بهر طرف تیره  
سمت شمال واقع است خارج از دیار دکن است یعنی نابل مالوه و احمد آباد و گجرات را از مھار و دکن شمرده اند و تیره چنان است  
چرا که گجرات هم این طرف تیره است و دکن شش صوبه دار و صوبه دولت آباد که متصل شهر اوزنگ آباد از تیره با نگریران  
است دوم صوبه بنگلنڈه که در حوالی آن شهر حیدر آباد و عرف به باگ نگر تعمیر یافته سوم صوبه کرناٹک که به شهر اکانه حاکم نشین  
آن صوبه است چهارم صوبه برار و دیگر محله آباد بندر و ششم خاندیس و برهان پور و این صوبه شهر تو احمد است مخفی نماید که  
ملک هندوستان شش ترک است با قلم اول و دوم و سوم و چهارم و در قلم اول از تیره جزیره سر از تیره است و ذکر آن دیگر است  
و چون دکن و گجرات و دیگر ولایات در اقل قلم دوم است و بعد از دکن کرده شد باقی مھار هندوستان را در تحت هر قلمی  
که تعلق بر آن قلم دارند کور خواهد ساخت بلیغت هیچ صادق می نویسد که تمامی ساکنان ملکیت دکن از اولاد پندین پیام بن  
نوح هم اند چندی در عام چهار سپه و شش اول را نام پورث و اولی هم در پورث و دوم ملکیت نیک بنام او بوده سوم دکن  
و چهارم نروان و اکنون این شهر با بنام ایشان منسوب اند احوال نیک هم درین قلم در ملکیت بنگاله و احوال پورث در قلم  
سوم اند و یکی گفته آید سپه سوم دکن بن نهر سپه سپه بوده مرث و تلنگ و کرناٹک امانی دکن از اولاد ایشان اند و چهارم اول  
بن هند نیز سپه و شش نهر و کنناٹک و ما سراج هر یک بنام خویش نهری بنند و اولد ساختند و در آنجا استقامت گزیدند و اول  
سکه در سلاطین و ملی بر ولایت دکن است یا خست سلطان علا و الدین طبعی بود اول بر دیو گیکر که عبارت از دولت آباد است  
یا خست بر و در آخر محمد سلطان محمد شاه بن تعلق شاه بر ملکیت دکن که تصرف شد حسن کانگوی است که از جمله ملا زمان سلطان  
محمد شاه و زمره امرای بود بوده اتفاق امرای چند و دکن سر و ج کرد و بران استیلا یافت و ایشان را سلاطین گلبر که و بنیر  
بیر گویند و او خود را از اولاد پندین بن پندین یا برین کے کشتا سپه شروی لند ایشان را پندین گفتندی و گفته آمد پندین بر پندین  
که تیره پندین یا خست حسن کانگوی پندین محمد تعلق شاه صاحب و ملی کے کانگوی پندین پنجم سلطان محمد شاه بن تعلق شاه  
سپه بر دیو روزی نرو کانگوی رفت و از قلب حال شکایت کرد و کانگوی فرزند و خفت کاوی با و داد حسن آنجا قلب بر اند  
روند قلب بر زمین است که حسن زمین کبند و نظری پندین زیبا رفت و شسته از آن نرو کانگوی بر و حال باز گفت کانگوی  
بر زمین بر و پندین است که در آن سخن سلطان محمد رسانید و او به پدر باز گفت با و شاه او را بنوخت و امیر چند ساعت  
روند کانگوی او را گفت که در نجوم معلوم می شود که غنچه سلطنت رسی با من آمد که که وزارت پندین و اولاد من است

و وقایع تاریخ ایشان من باز گذاری و نام من و نام خود کتی محسن با وی عهد کرد و پیمان روز خود را حسن کاکوئی جسته خوانند  
 پس از وی سلطان امیر شایخ نظام الدین اولیا رفت نظام الدین اولیا رفت همان کسکه سلطان محمد شاه بن تعلق شاه از  
 خدمت بیرون آمد شیخ گفت سلطان رفت و سلطان من می داید پس با اینکه بر قطار خوشی نهاد بود نگشت نهاد و  
 بحسن داد و بان بصورت چتر و شیخ فرمود که این چیز نیست که ترا بد کن پس حسن دل بر سلطنت نهاد و بعد از آن تعلق شاه پیشتر  
 محمد شاه پیوست و سلطان محمد شاه چون بد کن رسید مجمع خان از حکومت دولت آباد و حسن را با دیگر امرای خیره با او  
 بگذشت و در آن ایام که سلطان محمد شاه ایراق چنده بگریزانی راه قتل رسانید و امرای چنده و کن را با بشکر خوانند حسن  
 کاکوئی و دیگر امرای چنده از بیچارگی و پندین را که بفرمان سلطان ایشان را بگریزات راه دور هم راه بگشتند و بدو طلب  
 با نگشتند بسیاری از ایالتی و کن از بیم سیاست سلطان حسین پیوستند و اما در آن ایام که در آن ایام سلطان  
 بود و حاکم برار و خاندیس قصد ایشان کرد و سپاهش که از سلطان در هر اس بودند با امرای چنده و بار شد و اما در آن ایام  
 سلطان پور باز رفت لشکر یان عماد الملک سلطان پور را غارت کردند و کسین پیوستند عالم الملک حاکم دولت آباد و  
 در قلعه متحصن شد امرای قلعه عالم الملک را بگریختند و بیرون آمدند و با امیران چنده اتفاق کردند پس امیران شیخ افغان را که وزیر  
 امرای چنده بود و برادرش ملک بیل که بفرمان سلطان ایالت مالوه داشت سلطنت برگرفتند و ملک را میان یک دیگر  
 قسمت کردند حسن کاکوئی بگریز که قطع یافت سلطان محمد شاه از بگریختند ایشان کرد ملک بیل افغان و ابی مالوه و عماد الملک  
 سر بر خدمت پیوستند امرای چنده با سلطان رزم گروه نهیست می پیوستند حسن کاکوئی بگریز که سمرقند پیوستند و دولت  
 آباد را محاصره کرد و عماد الملک را بگریز که دستاورد و با آن خرفونی را با محاصره قلعه دولت گذار شد بگریزات مرصبت نمود و اما در آن ایام  
 مجد و دیندر کسیر حسن کاکوئی از راجه تنگ مد و خواست راجه با پیروده هزار سوار کوی کاس نزد او فرستاد و حسن با عماد الملک  
 رزم کرد و بگریز یافت و او بر کشت و ملک سیب الدین غوری را با محاصره قلعه بندر وقتند تا که تبیرت کاسته های سلطان محمد  
 شاه بود باز داشت و بدولت آباد فرستاد و امرای سلطان که دولت آباد را محاصره کرده بودند نزد سلطان بگریزات رفتند  
 شیخ که سلطان ناصر الدین شده بود من استتال کرد و در امراج آورد و گفت که شایسته سلطنت حسن است ایشان نیز آن نهاد و او در وقت  
 قبل داشت بگریزای تلج بر سر نهاد و چتر سیاه بر سر نهی عباس بر او رفت و غلبه بسکه و طغرای خوشی را بر آن موجب داشت که درین بند  
 حضرت جانی علا و الدین کاکوئی همین بگریز که رسید و از آنجا که سلطنت حسن آباد و نام کرد و از آن وقت و وقایع کاکوئی برین و خوشان  
 او حواله کرد و از آن هنگام تا اکنون وقایع در کن بر خلاف دیگر یاوشا بان چند بر هر چه تعلق دارد و اسمیل افغان که سبب  
 غدری که ملک سیب الدین غوری خسر سلطان محمد شاه بر حسن کاکوئی اندیشیده بود کشت و پیشش بهادر خان را چسب  
 او نصب کرد و مبارک خان بودی و دیگر ملک دستاورد و بیهار علاوه از دو سیب نیز در توله علا و دولت سیب فیلی و هزار کتیزک  
 رفاص گرفته باز گشت و در نهایت صدر پنجاه و سیب بگریز که دولت آباد شد و با پنجاه هزار سوار غم گرفتار کرد و از راه  
 باز گشت و از سناست تو به کرد و حسن آباد بگریز که در ملک سیب الدین غوری و دولت آباد بهادر خوجا و محمد بن سلطان  
 چند روز وقتند تا که کور کس با عظمیها برین بر کسین الملک را هور و دیگر بصدور خان سیستانی سپرد و شاه هزاره محمد شاه را

بگریز

دلی محمد کرد و در غزہ بیچ الاول بہنت صد و پنجاہ و نہ ہجری در گذشت و بعد از او پسرش سلطان محمد شاہ یعنی بخت شمس و اول و  
 ماول و شجاع و جواد بود و مدتی مان خوشی نو آمد و آئین ہنما و ملازمان را خطاب با و نام با مخصوص ساخت و چون بار و ا ر  
 و سلاحد اور و خاضع فیل و امثال آن و حاکم دولت آباد رہند عالی و اولے ہزار مجاہد عالی و امیر الملک و جہد ہر اعظم  
 ہمایون و نائب کلید کیچا پور ر ملک نائب خطاب داد و امر کرد کہ پانچ فوج زدند و چون در ان ملک سرافغان نذر اسبکہ  
 لغار روہن پھراوند و بسیاری از ایشان را بگشت و آن رسم پر انداخت و پس از ان مدت اور دکن از اسلامیان رواج  
 بود تا آنکہ در عہد محمود مہینے دیگر بار ہون پنجاسی داد کہ مسلوک بنام ریاں بیجا نگر است رواج یافت با تکرار چون محمد شاہ مہینے  
 باوشاہ شد امر کرد کہ ہر چہ دوزخاند است بکہ بزم ہیر تزویج تزویج مدرسہ استخوان و ہند تپس چہا ہمدان طلا و بہنت صد من  
 نقرہ بوزن در آمد امر گفتند خزاندہ نمی نیا یہ کرد سلطان درین باب از ملک سیف الدین کہ مدرسہ بود مشورت خواست ملک  
 سیف الدین گفت کہ خزاندہ نمی نیا یہ کرد اما مالیکہ از خزاندہ نیست استخوان بر آمدہ باز نیا یہ کرد و نیا سلطان گفت بہت گفتے  
 پس آن مال با ما و ز خویش ملک جہان بکہ فرستاد و بکہ رفت و باز گشت و خلال این احوال ریاں ملک و بیجا پور با فرمای ہر  
 سلطان برنے از مملکت اور اور جو کہ سلطان مدنی رسولان اینجن باز داشت و دوران ایام امر ای متافق را گشت و  
 موقوفان را بنوخت پس رسولان ریاں گفت خرابہ احوالے کردن ام باید کہ پیشکش پای لایق بفرستد ر ای ملیک سپہ خود  
 ما کہ کوئید و جبل پنیر کوکاس فرستاد و ر ای بیجا نگر نسبت ہزار سوار بکہ داد و ان کرد سلطان محمد شاہ امیر الامرا ہماور خان  
 بن اسمیل بیچ افغان و اعظم ہمایون بیچ سیف الدین غوری و محاس عالی صفدر خان سیستانی را بر زم ایشان فرستاد ہماور خان  
 یا ما کہ اند مقابلہ کرد و طرف یافت و تا و محل بر آمد و یک لک ہون و سبت پنج قبیل پیشکش گرفت و باز گشت گوئید کہ  
 جسے از تبار سبقت آمدہ عرض کردند کہ اول مال مایان را ما کہ پور و دلم بین از ما گرفت سلطان ہماور روز ہرا پدہ بیرون  
 فرستاد و روی بر پلم پین ہماور و زی بر فیل سواری رفت یکے از ندیمان گرفت بعد از چند روز بر پلم پین رسم ہندیم گفت اگر  
 چنین رویم سال دیگر آتجا ہشتم سلطان بخت پور و زوگیر بر پیشیت و پاس ہزار سوار را بلجا کرد و با ہزار سوار بر پلم پین  
 رسید خود را بشہرا فگند و ما کہ پور را بگرفت و ہفتے عظیم بر فروخت و اور پنہتی ہماورہ در شش فگند و دو پلم ہسوت با گشت  
 ریاں ملیک را ہ برو گرفتند سلطان جنگ کنان متوجہ بخت گاہ شد و درنگے ز ہمارک زخمے گشت و مظفر منصور بہ  
 ظر کہ رسید ر ای ملیک بکہین سپہ سلطان فیروز والی دہلی را پتخیر و کنج سر میں کرد و سلطان محمد شاہ آگاہ گشت و روکے  
 بہ بلنگ اور و اعظم ہمایون را بہ کا کندہ و مند رخان سیستانی را بہ و ز کل فرستاد ر ای ملیک سیرودہ لک ہون و سبت  
 فیل و دو سبت اسپ پیشکش نمود و شہر گلکنہ را ہماور زمان سلطان سپردہ و تحت مرصع کہ برای سلطان دہلی ساخت بود  
 و فرستاد سلطان باز گشت آن تحت رخت فیروزہ نام ہماور و در بہنت صد و شصت و بہنت ر ای بیجا نگر قصد و یا ر  
 اسلامیان کرد و قلعہ مد کل کشتی و در بہنت صد تن از مسلمانان بگشت سلطان لشنیدہ و روی بزم ر ای ہماور و از و کجا لان  
 بگتہ شت و نا گاہ بار و روی ر ای سپہ ر ای کہ قافل بود بہریت رفت و ہفتاد ہزار کس از ہماور پیش بہ قتل رسیدند  
 سلطان دو ہزار فیل و سہ ہزار توپ و بہنت صد اسپ غنیمت یافت و بہسات در مد کل گذرانیدہ روی بیجا پور





گشته شدند و پیش از آنکه میرفضل شهبازی را که نزد تخت نشسته بود ایامی که در این پور بود فوت و استغفار  
 کرد و دختر با و داد و خیل قبل پنج من طلا و پنجاه من نقره پیشکش نمود سلطان اورا بنوخت و مدار الملک بازگشت و در وقت  
 صد و چهار چوبه میرفتی و گشته شد آنکه و اما میرفضل شهباز اندام دریا با تخت و دریا نژاد و امیر تیمور صاحبقران فرستاد صاحبقران  
 اورا فرزند خواند و در چوبه نشت که سلطنت و کن و بگریز و مالوه نژادانی و ششم و کمر و شمشیر مرغ و چهار چوبه سپاه هزار  
 فرستاد سلاطین بگریز و غیره از حال آگاه شدند و متوجه شدند و دیورای و ایلی بیانگر را بفرستید تا با دوی مخالفت آغاز  
 نهاد و در میان آوان کجوه از دانی مدکل و قتری نشت پرتمان نام که در حسن نظیر نشت پدیر هر چند نوست که اورا بشوهر دهد  
 و قتر قبول نکرد این مدتی که یورای رسید برهنه با مالی و از فرستاد تا اورا بدست آورد و قتر هیچ وجه رضی نشد برهنه بی غصه و  
 بازگشت و دیورای با سپاه روی بدکل نهاد و پنج هزار سوار پیش فرستاد تا اورا بدست آورد پیش از رسیدن ایشان پدیر  
 نرتجان اورا بگریز و بگریزت لشکر بان حسد و مملکت سلطانی را تافت بازگشته سلطان آگاه شد و روی به بیانگر  
 نهاد و روی بقلبه پناه برد و با آفره بیضاغت میرفضل علی دو لکه بنون و پنج من مرورید و پنجاه فیل و دو هزار گنیزک متعین پیشکش  
 کرد و قتر سلطان و او سلطان چهل و زبیری با نگر بشوهر پدیرخت و متوجه تخت گاه شد و پرتمان بدست آورد و در حسن او  
 حیران ماند و گفت من پیرام و او جوان پس پشاه هزاره حسن خان او و نشت صد و یازده لشکر کینه دار کشید و سه صد قتل  
 قیمت گرفت و در نشت صد و یازده چوبی سلطان فیروز شاه شاه هزاره حسن خان را که مروی میباشند صاحب معتدل بود  
 ولایت میدوار و در غم تنویر با کل که بملکن در شهر است که در چون بقصد رسید در لشکرش و با افتاده دیورای از دست یافت  
 با خبوسه انبوه روی با و آورد میرفضل شهباز سلطان بدبختی شاه کرد سلطان به پذیرفت و روزی صاحب کرد و میرفضل شهباز  
 شهادت یافت سلطان منظم بازگشت و دیورای بسیاری از مملکتش را برگرفت سلطان به بند رسید و در نشت غلامان  
 خود بسیار عین الملک و میر نظام الملک را مدار الملک ساخت و وصیت نمود که بعد از حسن خان را سلطنت گشاید و ایشان را  
 گفتند تا که احمد خان پشاه بنیکار پیش نزد سلطان خوشت که احمد خان را بیل گشته او در یافت و با سپهر خود علاء الدین نزد  
 سپه بیکر کیو در زرفت و حال بازگشت سپه بیکر دستار خود را دو پارچه کرد و بر سر ایشان بست و هر دور او نوبت سلطنت دارد  
 احمد خان پشاه شب با چهار صد مروی نوای فرزندش و خلق حسن بیکر با خراور او راه دید و همراهی او گزیه و دیگر روز  
 فراد شاه از کار برد تا آگاه شد عین الملک و نظام الملک را با چهار هزار سوار تعاقب او فرستاد احمد خان در راه بقافل  
 رسید که سه صد چوبه و دو انده هزار کا و نقره و سپند پشاه و خلق حسن با خراشان را بگریزت و بیادگان در سواری یافت  
 و بر هر گاه و سه علی نصب کرد و روی بیزم عین الملک و نظام الملک نهاد و در سایه و رختی بنوخت و در و پیشه را  
 دید که تلخ سرد و انده بزرگ در دست دست احمد خان او را استقبال کرد و در پیش تانچ بجز نهاد و گفت که تلخ سلطنت  
 است چو فرستاده اند احمد خان بیدار گشت و شاد شد و بیزم گاه شتافت بجهت لشکر پیشش بوجوب سوختن با کادان  
 از که شهباز پدیر آمدند و او را در اندامند که فلان فلان که با ما اتفاق داشتند و رسیدند و عین الملک و نظام الملک همسایه  
 پدیرند و نرسیت رفتند احمد خان تلخ یافت و سجد و بند رفت فیروز شاه که مرخص بود بر پاکی سوار شد و بیرون آمد تا گاه

غیر فزونی شهرت یافت اکثر ارباب احمد خان پرستند و طائفہ دیگر فیروز شاہ را کہ از ہوش رفتہ بود بہ قلعہ ہرند احمد خان بر غایت اوست  
تقاضی نمود فیروز شاہ تمسک شد حسن خان را بخواند گفت کہ سلطنت با اتفاق سپاہ قواں کرد و ایشان نیز ہم تو متفق اند بہان  
مبتکر ملک با گذاری آنگاہ بفرمود کہ در ماسے قلعہ باز کردند و احمد خان را بخواند احمد خان بیالین بر آورد و بگریست فیروز شاہ  
لغت شکر خداوند کہ در زندگی نہ ابا و شاہ و بیہ نسبت پدری عیشت آن بود کہ فرزند را و سے عہد کنیم اکنون ترا بخداوند و منہ زند  
حسن خان را تیس ہر دم سلطان شہاب الدین احمد شاہ ہمینے در پیش آمد و بست و پنج ہر سے سلطنت نشست و مہاربانزہ  
روز فیروز شاہ در گذشت احمد شاہ در عزرا رسید محمد گیسو در از کوشید و در تعظیم ساوت و علما سہالغہ کرد و لغت حسن خان  
لقب نهاد دہوشیار دین الملک را امیر الامرا ساخت و قلم نام الملک را حکومت دولت آباد و او را و بر او خود حسن خان  
را فیروز آباد افضلی دادہ مقرر نمود کہ تا چہار گروہی آن شہکار بر تاج حسن خان آنجا رفت و پیش مشغول شد احمد شاہ متوجہ  
بیجا نگر شد و در احمد زکل پر یو سے بنوشت سلطان ایلغار کرد و ناگاہ و پاشان رسید را ہی در زکل بگریخت و یور اسے  
نزدیک نیکر از رفتہ بود سپاہ سلطان فی شکر افشارت کردند و او را بہت آوردند و گمان شکر یان آن بود کہ فرارے  
ہست پس پشیمار و شکر بچرخس نہاوند پیش خود بدو آمدند و یواری ایشان را غافل کرد و بگریخت و سپاہ خویش بہت  
پہ پیانگر بہت سلطان ملک او را آمد و سپاہ بغارت و تاراج با طرقت و ستاد و قبیل عام فرمان داد ہر گاہ ہر کشتگان  
بہت بہر از رسید ہی در زمرے کہ رسید یعنی سہ روز توقف کردے و نقارہ بجا شد بنوختی اتالی بیجا نگر سب ان  
رسیدند پنج ہزار کس با یک و گر بزرگ عہد بستند و قصد سلطان کردند و او را با طائفہ قبیل و شکار گاہ پستند سلطان  
بہ محوطہ پناہ برد و ایشان بجا مرہ پر و رفتند و نزدیک بان شد کہ آنرا بشکار گشتند و در ان در آید ناگاہ عبد القادر بیہ خان و ملک  
سر تیر کہ از امر اسی سلطان بود کسہ ہزار مرد در رسید و بتان جماعہ حملہ آورد و ظفر یافت سلطان ہمان روز عہد القادر در ۱۲  
بر اور جان بخش و یار حق گذار و جانہمان خطاب داد و حکومت بر ارتقویض فرمود و بر او شمس عبد لطیف خان را اعظم جان  
لقب خواند و امارت ملنگ و ادغان ہمان عمرے در از یافت و چہل سال در برار حکومت کرد و عاوش صاحب ہر دلا از  
قلام زاوگان اوست با عجلہ سلطان از ان تملکہ بنات یافت و شہر بیجا نگر را محاصر کرد و یواری مسلح خواست سلطان گفت  
خرج چندین ساز بر قبیلان بار کن و بانقارہ و قرنا سے و تغیر سپر خود و تا بدر گاہ آورد و یواری چنان کرد و سلطان بیجا و را  
در برگرفت و ملت و کمر و خیمہ صبح داد و بہت گاہ باز گشت و در ان سال قلعہ غلہ پدید آمد و بار ان بنابر یہ شایع بدعا سے  
استقرار رفتند و نو سید باز گشتند و خلق سلطان در شوم خواندند سلطان نشینید و تنہا بیجا رفت و روی بر خاک نہا و بفرع  
کرد تا آنکہ اہرے پدید آمد و بیے بیارید سلطان گفت از دست آلی مگر نرم و پیمان بہتادہ تر شد خلائی فریاد برآوردند  
کہ اسے احمد شاہ آبی ولایت تو مار معلوم شد اکنون باز کرد سلطان باز گشت و پس از ان وزیر احمد ولی شہتار یافت و  
در پیش صلیبت و بہت بچری را ہی در زکل را اور زمر بہت ہزار مرد قبیل سہانید و در زکل آمد و خزانہ را بان آنجا بہت  
آوردہ مرہبت نمود و سال دیگر با ہر و کلم شد و کان الماس را کہ در تصرف و الی کند و اورہ بود بہت آوردہ و خواست  
کہ مالوہ و بگریخت پاشا یہ سلطان ہوشنگ و الی مالوہ آگاہ شد و دوم تیر شکر بہر از دستاد ہر دو فوت منہم باز



و پس در پور ای بر دست خان زمان حاکم بیجا پور قتل رسید و پور ای چهل قیل و مال وافر خیمت فرستاد و سلطان با کشت  
 در وقت صبح در بیجا و پوری ملک اخبار وانی دولت ابا و بموجب فرمان روی پستقبال رایان کون نهاد یکی از ایشان نزد او  
 نمود سلطان شد ملک ایتجار او را در میل ساخت و می رفت تا رسید از سر روز جنگی چون لنگ رسید و در ای جنگی  
 غیر کرد و او با سپه با سپه بسیار پیداد و ملک ایتجار را با پانصد تن از سپاه و بسیار از ستمانان کشت و کمتر از سپاه رکن  
 یافتند امر ای و کشته که ملک ایتجار جنگی در نیاده بود و سلطان تو شتند که ملک ایتجار با اتفاق مغلان سه خلافت و شت  
 نادریم از وجد شمیم و با و رسید آنچه رسید اکنون چون منیکه از آن ملکه نجات یافتند هر چه در آن سلطان شمشیر ملک و کشته  
 و نظام ملک خوری را بدین ایشان فرستاد و مغلان ناچار در قلعو چاکچه حصن شدند شمشیر ملک و نظام ملک و و نه  
 بحاضر بود و افتند پس نامه نوشتند که شما را مان است هر جا که خواهد بود و ایشان از قلعو بر آمدند شمشیر ملک و نظام ملک ایشان  
 را بغنیافتند خوانند و سا بر آن قوم که اکثر در آن جماعت ساوات بودند بجز قاسم بیگ و صفت شکن خان و قرآن کرد و دیگر  
 یک تا نزد و کینان رفتند و کینان همه بگشتند قاسم بیگ و غیره را احمد با و نند افتند مخالفان تمام قاسم بیگ و غیره جنگ  
 کتان شدند رفتند تا به بدر رسیدند و خدمت سلطان در یافتند و حال باز گفتند سلطان گفت تا حال چه عرض شیت نکردی گفتند  
 که در نوشتند بودیم نزد مغان در گاه که دگشته اند رسانید نزد سلطان مصطفی و کندی را که هر ایش ایشان ظاهر کرده بودند بگشتند قاسم  
 را ملک ایتجار نام نهاده به ایالت طت آباد فرستاد و اکثر از آن ای و کشته را که باشت این غننه بودند کشت و غننه شمشیر  
 و نظام ملک را غارت کرد و غننه ایشان بمر و ص شده در گشتند و اولاد ایشان بجای شاهان در باند نوشتند گویند  
 که سلطان روز جمعه بی شدی بنیر رفتی و خطبه خواندی و خود را باین لقب ستایش کردی سلطان امداد اکبریم که از وقت علی ابا  
 رفتن این عظم هند میر شهاب الدین احمد شاه ولی شریک روبر اعرالی که اسپه چند با و فرخته بود و بهای یافته و رسید حاضر در چو  
 سلطان القاب خود را تمام کرد و اعرالی خواست بگفت لا و اقلیت امداد و اکبریم ابا نظام و لکنه استقبل الهدی  
 و معا بره و بیکم بنده الکلمات علی بناد اسلمین سلطان متاثر شد و نذر ناز بگشت و قیمت اسپان او را و گفت نجات نیابند  
 از غضب الهی اما که چون بید مر اید نام کردند پس نجاته رفت بیرون تا مدت آنکه جانزه اش را در شت صمد شصت و دو پور  
 بیرون آوردند و بعد از او پیش پایون با و شاه عالم بر سلطان علا و الدین بن احمد شاه ولی شریک با و شاه شد و او  
 مردانه و قرا و مد بر بود لیکن در غم و کینه جوی و از نکاب معاصی کوشیدری و این عیوب پنهانی او پوشیدی لاجرم ازین بگفتند  
 و طمس تمام نهادند و در گناه گاران را با انواع عقوبت هلاک کردی و بسیاری از اکابران را کشت و هر که در و ارش ملک  
 یافت بقتل رسانید و دست قعدی بر عیال و اطفال مردم درازی کرد و بفرموده او هر کس از میان راه گرفته بجرم مرده  
 آوردندی و از آن بکاشش کرده نجاته شو پیش فرستادی و اهل مردم بی موجب بگشتی و بقولی اهل حرمش از بیم جان با یکدیگر  
 اتفاق کرده در وقتیکه با ستر هفت مشغول شده بود گرگان چینی او را به قتل رسانیدند و بعد از او پیش نظام شاه و در شت  
 ساگی و ما و شش مخدوم جهان که عورتی نماند بود در ملک گشت و در بدو و شش او شمشیر با اتفاق رایان ملک لشکر  
 به کشتید و بنیر رفت و پسنور محمود شاه علی مالوی روی ملک او آورده نظام شاه بعد از خدمت منظم بغیر از آبادت



وخواجہ جهان را آنجا گزشت و بولایت نرسنگه آمد و فرایلی بسیار کرد و در سن شصت صد و هشتاد و پنج هجری مرگت نمود و در پنجم صفر  
در سن شصت صد و هشتاد و شش هجری خواجہ جهان بر اہ قتل رسانید تقیباش آنکہ خواجہ جهان محمود کاوان سمید امارت خویش در  
قوانین حسن نگریستے تصرفات کردہ بود از ان جملہ آنکہ حسن کا نگوینہ چہار صد شکر شبت والی دولت آباد مرہٹہ و حاکم ہزارہ و بک  
گلبرکہ و بیجا پور و والی بلینک و خواجہ جهان ملکیت را بہ شبت قسم کرد از ہزار تا کا مہل بفتح احمد عماد الملک و ماہور را سجد او تہ خان  
جستے سپرد و مرہٹہ دولت آباد را بہ توابع بیوسف عادل خان و غیرہ ملکو ان را بفرما الملک کہ از خویشان خواجہ جهان ترک بود  
و او را از گلبرکہ و بیجا پور ہارہ سوز و مدکل بہ گماشتگان خویش حوالہ نمود و گلبرکہ و ساغر و سولاپور بہ ستورہ پناہ خواجہ سراسی بستے  
و او را از بلینک تاد و ٹیندرسی و گلکنڈہ بنظام الملک بھری و ذریکل بہ اعظم خان سپرد و دیگر آنکہ بیشتر قلع و قمع و سرکرا  
بود خواجہ جهان امر کرد کہ فریاد پشیمان نہ گذارند و حکام و دیگر قلع از درگاہ روزنہ نظام الملک بھری چون ہاشم خان  
بیدر و پلنگ سرنگ امیر شدہ بود کہ عدالت خواجہ جهان بر میان بست و بمقتل مہشی و ظریف الملک با و باز شدہ و باغلا  
جستے کہ چہرہ از خواجہ بود و پشیمانند و در مجاہد سراسر اورا بفرماقتند با مہر خواجہ بر کاغذ سفید نما و ظریف الملک و مہشی بستے  
آنرا از نظام الملک بھری بر روزنہ نظام الملک از زمان خواجہ جهان بران کاغذ نامہ ہر اچہ اورا شہر نوشت کہ روسی بران مند دست  
از کہ بنویسند و سلطان را بہ قتل رسانم و ملکیت میانہ خود قسمت کنم پس در وقتیکہ سلطان است بود ظریف الملک و مفتاح  
جستے آن نامہ با و و روزنہ نظام الملک بھر منانہ بنمان گفت تا سلطان خواجہ جهان را بخواند و فرستادہ تر خواجہ آمد و عالی بگفت  
و وستان خواجہ گفتند کہ سلطان است است درین وقت بنا بدرفت خواجہ گفت از نعمت نمی ترسم پس نزد سلطان شد سلطان بگفت  
زیرا کہ قصد وی ختم کند چہ باید کہ گفت بہ قماش با پید رسانید سلطان نامہ با و نمود گفت این مہر من است لیکن خط من نیست سلطان  
گفت کہ اکنون انکار نمودند پس بجرم سراسی رفت و جوہر بستے را بہ قتل او شہرہ کرد پشیمان اورا با ہمد خان گیلانی کہ از  
خویشان بود بگشتند سلطان روز دیگر نظام الدین حسن گیلانی را کہ خازن و محرم ہزار خواجہ جهان بود بخواند و مال او خواست  
نظام الدین حسن گفت خداوند مراد و خزانہ است یکی ہزار و سلطان گفتند و دیگر سے خزانہ در ویشان نامہ می فرج سپاہ و نبل و  
اسب و مطیع و نامہ پشیمان از خزانہ سلطان شدہ می و در ان سہ ہزار لاری کسہ ہزار ہست خزانہ در ویشان نامہ پشیمان  
بودہ و در ان سہ ہزار لاری ہزار و ست پس ضبط اموال خواجہ جهان کردید خیر آن وجہ دسی ہزار کتاب و اندکی فرا شمانہ و  
آلات مطیع چیزے نیافتند نظام الدین آہ کشید و گفت ای سلطان صد چون خواجہ جهان کاوان فدای نہ یاد اکنون چہ  
حقوق اورا منظورنداری و عامل نوشتہ اورا کہ آنرا تروراسی اورا شہری برد بخوانی تا گوہے و بد و کفران نیست او خلق را  
معلوم شود و در نظام نسبت گفتند سلطان از کشتن خواجہ پشیمان شدہ و از مجاہد سراسر بہ شبت و ایل نامہ از ساعان و زخواست و  
کرد ان لہزان مکر بجرم سراسی رفت و روز سوم شہزادہ محمود خان را خبر یارت مرقد خواجہ جهان فرستاد و سید او و سلطنت سلطان  
و روز لزل افتاد و اہل اندیشناک گشتند و در سفر با بیرون آرد و قرار بگیرفتند سلطان بعد از شہر ماہ از غایت غم مرغی گشت  
و در گذشت گفتے نامہ کہ خواجہ جهان نجم الدین محمود کاوان گیلانی ہاشم از قرہ کاوان گیلان است آہنس خواجہ کاوان  
گفتند سہ اجدادوی از سلاطین گیلان بودند و یکے از پشیمان ولایت رست داشت او در عہد سلطان علاؤ الدین بستے تجارت

دکن آمد و جایی بماند و در عهد جمابون شاه امارت بلیک و خطاب ملک اختیار یافت و در عهد محمد شاه شکرسی بخواججه جان مخاطب  
گشت و بالآخر بموجب حکم محمد شاه شکرسی به قتل رسید چنانچه گذشت **مسلم** بیگانه محمود گاو و ان شد شهید و این عصره تاریخ  
قتل اوست با کجده بعد از محمد شاه شکرسی پسرش محمود شاه بهمنی بادشاه شد و با وجود نزول سی و هفت سال سلطنت کرد پس  
در هفت صد و نود و پنج هجری به دست عادل خان و فتح الله عماد الملک و ملک احمد بن نظام الملک بگری با اتفاق یکدیگر بکشم سلطان  
و خطبه بیگانه در درممالک خویش بر بنا بر خویش - عادل شاه و عماد الملک و نظام شاه خواندند و در نهمصد و پنجاه هجری  
قطب الملک و الی بلیک نام سلطان از خطبه بیگانه و خود را قطب شاه خواند و ملک قاسم نیز بر سلطنت محمود شاه بهمنی شرف  
شد و سلطان محمود شاه شراب خوردی و در سلطنت باقی خوشنود بودی و در نهمصد و هشتاد و چهار هجری در گذشت ملک قاسم  
نیز بر قدرت او برسم ملوک با طراف تمام سلطنت بر خود نوشت تمام سلطان احمد شاه بن محمود شاه بهمنی - ابرقشت نشاند و در قصر  
سلطنت موقوف داشت و حساب عیش و زرها کرد و همیشه را بر بلوب گذشت مامردم را از رفتن آنجا مانع آید و بعد از او بدستور  
نیز سلطان علاء الدین بهمنی و بعد از او سلطان شمس احمد بن احمد شاه بهمنی نام سلطنت نهاد و پس از ان سلطان کلیم الله را از  
سلطنت برداشت او پتان و جامه قناعت کرد و در نهمصد و سی و دو هجری که بابر پادشاه بر هندوستان استیلا یافت اسماعیل  
عادل شاه و بر بان نظام شاه و سلطان قطب شاه بابر پادشاه نوشتند سلطان کلیم الله نیز نامه نوشت ملک قاسم بر پیر  
اگا شد و بر بنجید کلیم الله بر سید و در نهمصد و سی و چهار هجری پیر پور پیش عادل شاه که خال او بود رفت عادل شاه قصد گرفت  
کرد و کلیم الله بگریخت و نزد بر بان شاه رفت و غنقریب با محمد نگر در گذشت و بعد از کسی از بهمنیه سلطنت نیافت و در دکن پنج  
کس بر وی رسیدند عادل شاه در پیر پور و نظام شاه در دولت آباد و قطب شاه در بلیک و عماد شاه در بنور و نیز  
شاه در سید کشج احوال هر یک بسیار

**تو کر ملوک عادل شاه** که در پیر پور سلطنت کردند اول ایشان پیر پور شاه و او غلام سلطان محمد شاه شکرسی  
بهمنی بوده بیون عنایت خواججه گاو و ان نیز ب دولت رسید و عادل خان خطاب یافت و بعد از قتل خواججه گاو و ان بکویت پیر پور  
رسید و در هفت صد و نود و پنج هجری به خطبه و سک بنام خود کرد و در هشتاد و دو ساله او را خواند و سوای بهندی سبب را گویند  
که بر عدوی بنیفرزند چون ملک او از ملک نظام شاه و عماد شاه آن قدر زیاده بود بان شهوشد و او در پیر پور و گلبرگ و مرغ و  
کلیان و گلبرگ و دیگر مجال در تصرف داشت و او در وی هجده نهمصد و هشتاد و دو ساله او را خواند و سوای بهندی سبب را گویند  
و نهمصد و پانزده هجری بر عبد رکه فرنگیان استیلا یافتند عادل شاه متوجه ایشان شد و بسیار بر کشت پیر پور بازگشت و  
بعد از او پسرش اسماعیل بن عادل شاه در عمر دو و از ده سالگی در نهمصد و شانزده هجری بادشاه شد و کلیمان مدار الملکش با  
فرنگیان کو در و در نهمصد و هشتاد و دو ساله او را خواند و سوای بهندی سبب را گویند و فرغانه بهزاد فرستاد اسماعیل عادل شاه  
نشد و امر کرد که سایر لشکر بان بدستور فرزندش کلاه بر سر بند و هر که از آنها پادشاه از ملکیت نو یا بیرون کند و هر فرمود که  
چون بنا بر بنام شاه اسماعیل خطبه خوانند و این حکم تا عهد علی عادل شاه زوان بود و او پادشاهی کلیم کردیم بود و در هشتاد و دو  
چهل و یک هجری در گذشت بعد از او پسرش بلو عادل شاه بادشاه شد و شرب در هم بهر داشت و کاد است نقطه پیش گرفت

بر او شش ابراهیم عادل شاه اور اگریخت و میل کشید ابراهیم عادل شاه بن اسماعیل عادل شاه بادشاہ شہزاد اول کسی است از ان  
دودمان که قوانین پدر و جد عدول نمود و نام ایک اثنا عشر از خطبہ بیگند و ندیب امام ابوحنیفہ را روح داد و فقر با سے فارسی بیعت  
و بر بہتان را جریب کرد و امر فرمود تا پستور محمد سلاطین بہ بند دفتر ہندی ترتیب و ہندہ شجاعت خان و چہار صد  
تن دیگر نگاہ ڈہت و ہمہ مغلان را اخرج نمود چغتیاں و دکمیاں را انہوخت رام سراج صاحب بیجا نگر سلطان را بخواند و مصحفی  
تندویک خود بر کتے نہاد و گفت چون سلطان ہند شالیستہ است پریش من فرود آرید صحت پیش خود از ان نہادیم کہ آویب  
در برابر ان بجا آزند مغلان شاہ شدند و با و پیوستند ابراهیم عادل شاه از میان متوجہ شدہ ہا یک صد و دو کس از مسلمانان  
و بر بہتان متبرک گشت و دیگر ان متوجہ شدہ خود ہستند کہ بر او شش عبد اللہ را بسلطنت برگزینند ابراهیم عادل شاه آگاہ شد و  
سیاری بکشت عبد اللہ بکوبہ گرفت و بفرنگیان پناہ بردہ ابراهیم عادل شاه از ہند خان متوجہ گشت و او را از ملکوان بخواند  
ہنوز ہند خان بیجا پوز رسیدہ بود کہ عبد اللہ از نظام شاہ و قطب شاہ و سلاطین دولت آباد و پٹنک ہند اد نمود ہشیان  
از دو جانب روی بیجا پور نہادند و فرنگیان چتر پسر عبد اللہ بر انہوشتہ و در حرکت آمدند و نظام شاہ کمان تخت کہ ہند خان  
با خواہد پیوست از ان ناہید گشت و مرہبت نمود قطب شاہ و فرنگیان نیز با گزشتند و در ہند و پنجاہ شش ہجری سلطان  
ورگشت امیرے کاروان و نہادہ و بندہ بہت بود اول کسی است کہ ازین بر پشت نیل نہاد ولی نہت ملک توجہ گشت پا  
اور اسطیع سلطنت را با ان بیجا نگر و سلاطین دکن با ولایت کردند سے ہر روز صد من بیج و پنجاہ گوسفند و پانصد روغ در  
سلطنت او صرف شدی و معاوضات زمان او غیر از مہاربات میان او و نظام شاہ و قطب شاہ و دیگران نہت و در ہمہ نہت  
اور ابو دگر و تن رزم کہ برمان نظام شاہ توجہ یک ندم سراج قوم شہر گلبرکہ کرد ابراهیم عادل شاه با وصاف دارد و فقر بافت و  
مید از و پیش علی عادل شاه بن ابرہیم عادل شاه و ہند و نہت پنج ہجری بادشاہ شد از ندیب پدر تیرا نمود و دین  
مد گزید و ندیب پیش سراج نہت و قطب بنام ششہ عشر خوانند و امر فرمود کہ در بانہار بار قرض کنند و در اندک زمان خزانہ پر برد  
میر و شہید علی و فضل و سادہت را وظائف مقرر نمود و ریخو و مدکل و کلیان و شولا پور کہ از تصرف پدرش بدون فتنہ بود  
از ودلی بیجا نگر و دیگران بہت آورد و دیگر از ملکوت بیجا نگر بجا پور و اوولے و چند رکولے و در و از شہر نہت و نظام شاہ  
و قطب شاہ مقرر نمود کہ با اتفاق یک دیگر بدفع رام سراج پر و از ندیب حسین علیام شاہ دفتر خود چاندلی بے را علی عادل شاہ  
دو دو خواہر علی عادل شاہ از بزرگ خود متعین نمود است و در ہند و ہند و دو ہجری علی عادل شاہ و سراج نظام شاہ و ابرہیم  
قطب شاہ و ریز شاہ و الی ہند و در جو الی بیجا پور جمع آمدند و روی بیجا نگر نہادند رام سراج و الی بیجا نگر ہشیان را با ہفتاد  
ہزار سوار و دہک پیادہ استقبالی کرد و نظام شاہ در قلب بجای گرفت و علی عادل شاہ بر ہمینہ فرستاد  
و قطب شاہ و برید شاہ کو پیوستاد و رام سراج بر سنگ کاس منوچہ میدا ہند اور گفتند روز جنگ بر سب با نہت است از  
غایت غرور نہت پس قباذہ عظیم اتفاق افتا و منہ و میرہ سپاہ اسلام نہت رفتند نظام شاہ ہشیان و قلب پیادہ بود  
تا توپ ملک میدان ہرا ز پن سیاہ یعنی خلوسماس و ریز ہای آہن پر کرد و سرداوند تزلزلے عظیم در سپاہ مخالفان افتاد گویند  
رام سراج در ان موکہ ہند کاس من فرود آمد و بکوتے بر من شستہ شاہیانہ عمل زد و وزی کاہرات آن گوشہا سے زیرین عنبر گزید

و نیت و سلسله های آن از مر و اید بود بر پای کرده چون نوب ملک میدان رسید و او در امران بر قیامت و کشتن گشت  
 حسین نظام شاه بر او مله بر و محالان سنگداسن انگیزه داشته بگر نیتند رام سراج اسپه گشت و نقتل رسید و در تواریخ آن وقت  
 گفته اند به نهایت خوب و اف گشت قتل رام سراج چه نهایت نقطه قتل رام سراج مجیم است اگر وقت گفته مطلب قبول پیوند  
 و با کجا سلطین اسلام تا مجید و بیانگر اند برادر رام سراج جهالت کرد پس از آن بیجا نگر هرج مرج پذیرد آمد و رمان خود و یانه  
 و دیگر بر ایشان بر بلاد اسلام رسید سلطین اسلام با غنا هم بسیار بیاد و خود با گزشتند و مندی بیاسوندند و در نصد و هفتاد  
 در چهار چوسه علی عادل شاه با تفاق مرغین نظام شاه شکر بر بر کشید و خرابی بسیار کرد و باز گشت و بر و شهرهای پور حصاره  
 بنا نهادند و در نصد و هفتاد و هفت چوسه کشور چان بیت مرتضی نظام شاه پقتل رسید و نظام شاه بر و بار روز استیلا یافت  
 و با آن فرمایان هر دو بادشاه صلح شد و در نصد و هفتاد و بیست و چهار چوسه علی عادل شاه روی بیجا نگر نهاد و قلعه پور کل را پنجاه محاصره  
 کرد و نکتشود و قلعه و بار و در یکا نور قهر افر یکشود و نخر ساخت و سال دیگر مصطفی خان را مجید رکونی گذشت و بیجا نگر باز  
 گشت مصطفی خان هفت و پنج حسنه از زن از انا بیجا نگر پیشکش و مقرر نمود و هر سال سهک و پنجاه هزار آهین بخشیدند  
 رسانید علی عادل شاه دیگر بار منوچه بیجا نگر شد ایان آنجا سجدت آمدند و پندس از حکام آن دیار را مان بودند علی عادل شاه  
 امر فرمود که بی خطمت بکشند امر خود استند که لباس نشان پوشند ایشان گفتند که ملک بشیر گرفته ایم شاه که خطمت زنایان  
 علی عادل شاه بر ایشان آفرین کرد و نخلخت بشیر همه را بنوعت گویند اکنون سردران و بار زمان و مای اندر و شوهر ایشان چون  
 سایر امران سجدت بکنند با بگله چون علی شاه را فرزند نه بود بر او زاده خود ابراهیم علی سپهر او سپهر ساخت و در گشت و بقولی از خواجه  
 سر میل به گشت کرد او کار روی با خود نیت بر علی عادل شاه زد و در نصد و هشتاد و هفت چوسه در گشت و او بادشاهی غلیق و نیت  
 طبع موصوف بوده و خط و نسی در قیاق خوب نوشتی و در روی مخطومات نام خود را بنویسید نوشته که علی صوفی قلندر و مرشد  
 علی عادل شاه و نوبت پیمان محمد اکبر بادشاه بیجا نگر آمدند بعد از او بر او زاده علی ابراهیم عادل شاه و زنده سالگی بر نیت نشست  
 و حال خان بر او ملک ستولی گشت و بر و پیش او را پانندی بی زوجه عادل شاه باز گشت و ابراهیم عادل شاه نیت که بر  
 نذات عم پیر از شیخ پیران نمود و جهالت شاهزاده و نینال و شاهزاده محمد مرادین محمد اکبر بادشاه نمود و در عهد سلطنت شاه جهان  
 بادشاه مرادین سجدت او نوشت و پیشکشها سے لایق فرستاد و در سنه هزار و سی و هجری در گشت و سپهرش سلطان محمود  
 عادل شاه بجای نشست به ستور پیر متابعت شاه جهان بادشاه نمود و آخرین بادشاه از عادل شاه پیمان سکندر شاه است  
 که از اسپاه اوزنگ زیب عالمگیر و قلوبی بیجا پور محاصره کرد با آن در یک هزار و نود و هفت چوسه بیجا مصلح و او سجدت عالمگیر  
 بادشاه آمد و موردمرجم بادشاهی گردید و بنجاب سکندر خان ممتاز گشت و قلوبی بیجا پور و غیره اتمرفت اوزنگ زیب عالمگیر  
 بر آمد مخفی ماند که از عنان قاصت بیجا پور طیسور نام کلی است سر و سپهر از قیر کستان جو ناستان اسکاٹ پارا فرود می گفت  
 که میور و در گزناک با ااکر است و بار کا مله در گزناک مابین شیمین گاه حکام آنجا است و در ایام سوابق زمیندار اسکا  
 بنا تم کلنگه که در موالی بهای نگر بشور مجید را بادشهرت مطبوع از ولا پیش یک خراج می داد و در عهد عالمگیر بادشاهزاده  
 آنجا پنجاه کس سو پیشکش گندم میدمودند و پات بادشاهی شد تا آخر طاقت نظام ملک نیت جباه طبع ماند و بعد فوت

انگشت چاه و سایر اکثر وسای دکن هوای بیخوبی چیده بود بن آنجا که نشو و نمیر می رسید و در آنجا که در آنجا  
 احمد الی حیدر نایک نشست که پرورش فتح نایک سرکشی کم با به از دماغین بیجا بود و نایک در آنجا که در آنجا  
 مسلمانان که جاهل باشند و بزرگترین آنها بر در کجا برادگی به شمار دارند با کجاست فتح نایک مدتی ملازم سعادت اشد خان نام  
 ارکات بود بعد نقصانی و تنش در کوه بود که بوم گزیده تبارش روزگار با و در سپه خود سائیل و حیدر علی بر آمد و در سر و آردن  
 ملازم راجه مند راج زمیندار میوشد و بعد چندی مجدداً سپه سپاه گشت و پس از چند سال در گذشت سپه کاشن شهرتار بیجا  
 پیشرفت حیدر نایک مسدوده از برادر عبده شده ملازم مرتضی خان جاگیر و در کور شد چون اشتیاق خان نایک در گذشت حیدر  
 نایک بطبع ریاست موروثی لشکر یک پن آمد بر اجه آنجا بر حقوق پدر و برادش کرده از ستم آن خویش گویید نگامی که در سر  
 هزار و یک صد و شصت و شش دیوان کلا جورین بنیابت راجه میسر در پیشانی نگو نیک محمد علی خان ابن نور الدین سطله خان  
 گوپاموی آمده بود حیدر نایک همراه دیوان بود چون دیوان موصوف از پیشانی مرصبت شمشیر چن نمود مردم سپاه بنیاب خواجه  
 شورش کرد و حیدر نایک که آنوقت سردار هزار سپاه بود قتی سپاه را بر نفعی خواند انفصال داد از آن روز و عتبارش نمود  
 گشت حیدر نایک مردم سپاه را با خود متفق ساخته وقت فرصت دیوان کلا خورین را گرفت و بس کرد و اوجده ابرق نطق بن  
 بر ستم ریاست گذشت و در اندک فرصت بر تمامی دفائن و خزانن را بر تصرف شد و بتالیف قلوب سپاه در ملایا پرداخت و  
 اندک ایام در شصت و هجده نفری شمره اتفاق گشت اما صفاتش با کسانی که هر دو بودند

حیدر نایک مرد سبت امی پشید و سینه خوشه و جوان بیضا پهلوان و بیاطن شیطان میل نماز و روزه نداشت  
 جنوبی شریک پیش ملکیت وسیع بنایت آبادانی انجام زنی ست لقب چنگتی رانی دو در آن ملک بتیاج است کلان و افضلترین  
 نند آن بت نبی مرد است که به انجامیاز کنند چنانچه ملاوان از طرف رانی هنوز بلکار اند تا از و در صاور و باشند و انجام  
 بنه را بقدر زمین بر فاد و زرب حاصل کرده و پیش شکار می کنند و در عوض آن انعام وافر از زلفی می گیرند حیدر نایک است  
 آنجا اتحادی بهم رسانید و شاکت و سعادت آورده این شهر را مهوده سبب بیود خود و دست عالمی را مقلوبه الالبف  
 ساخت چه کفاره پرگتا یعنی بریدن قرار داده بود قتی شکر پیش تکلیف مالایطاق بننگ آمده را هزار گرفتند و گرفتار  
 شده مخیرش آمدن پیشی های ایشان را کسیر بریدن فرمود و سالی پیشی بریدگان علقده قائم نمودند و پیشی بنامیت روی  
 و او حسن نانه از جمله ستم ضروریه اکاشت و رسم نکاح در میان بر وقت عزاد و ذیل را عظیم گرفتند از آن  
 بکارت می کرد و متدال فرجش آنجا که سنین عمرش شصت در گذشت در قوی فتوری نرفته بود و از جمله اختیار او ستم ستم  
 موسی نامی بر چشم و ابرو و دره هر روز مفرودشته و دیگر شتران که در زخم بدست می آمدند مردان جوان شمیم باز گیران  
 اسطبل و زنان پاکیزه تا از آن بکارت داخل محل و صبیان حواله تالیق در زمره جلیبا و از جمله صبیان مرد کرده و کسان  
 که فرقه سپاه برگزینند و قیمت ایشان چیزی مقرر در نخواه کشتن وضع می کرد و در آنچه از سیران کسی نمی گرفت و لا اله  
 فرود آمد داخل خزانن می نمود و کار را بعد از آنکه با جلیبا های هم سن قطع نظر از کفو و نسب و دست خرقه قیمت می کرده و کلاه  
 که با مخلوق از برای صاحب و غیره می فرود کن قدر که تاب و صیانت کند از اسطبل و غیره را بنشیند بر زمین و پالان بکار

بی بدویا بدست کاغذ پانچے فروخت و ملازمان خود را نصبت نئی داد و مراکش رکناری نهاد و می گفت که اهل خاندان  
 پهلبد و همین جا کتبه بخوند و خط مستاون با قطان و فرق این همه مقصود بوده ازین قبیل بسیارست اما در جو افروزی و شجاعت  
 و لشکر کشی و قوا عدل و جوی و ملک داری و عیبت پروری و عدالت سر آمد و نگار بوده بر سپاه و در عیادت حکم نافذ می داشت  
 با بجله چون از نظم و نسق مشور و غیره مطمئن شد بملک بد نور که ملک است وسیع و زرخیز را منق مد و مدعیور که ریاست آنجا بر سینه  
 مشترک سلم بود و حیدر نایک است ملک را به تدریس مناسب از و انحراف نمود و از قتلیم انجام مرده و سفر و گشت در ضلال این احوال  
 محمد محفوظ خان بر او کلان محمد علی خان که پاهوی خفیض با حیدر نایک دوستی بهم رسانید و بحمله فرمیت طوالت بیت اشده  
 محمد علی خان نصبت گرفته بر افشکی روانه گردید و بنوا سهرین پین رسید حیدر نایک با سبقتال شتافت و صیانت نمود و در  
 روح فرنگیان انگریز که از کزنایک با محمد علی خان متفق بود و مشورت فرستاد محمد محفوظ خان که اول نظام الدوله بن نظام الملک  
 را بهیم کزنایک منحوس و او با اتفاق یکدیگر لشکر کشی نموده آید حیدر نایک محمد محفوظ خان را با یکدیگر یک زپ و او را از طرف  
 خود با تحت و با پیش نظام الدوله فرستاد محمد محفوظ خان و حیدر آبا پیش نظام الدوله رسیده در قلوب عس و حق نمود  
 چه انگیزان که در ملک کزنایک محمد علی خان را ایل سپهر نمود و کشی نماید صلاح دولت است که با اتفاق دولت خواران مثل  
 حیدر نایک و مرشد ملک کزنایک را تصرف باید بود نظام الدوله نے انور بنیمیر و ن کز و مرشد را طلب نمود محمد محفوظ خان را  
 سو خلت مای و مرآب و خطاب فتح جنگ بر اوی حیدر نایک نصبت آن طرف دارد و در سن یک هزار و یک صد و شصت و پنجاه  
 نظام الدوله با اتفاق مرشد حیدر نایک متوجه در کاشه گردید محمد علی خان با اتفاق انگریزان در سیدان بر تامل رزمی معیه نمود  
 نظام الدوله شبها ت و در زید حیدر نایک سپاه شکسته دید نظام الدوله را از رزم گاه بر آورد و خود به حفاظت  
 نیتیان پر وقت محمد علی خان نظریافت نظام الدوله سپید شاد با رسید حیدر نایک محمد علی خان و انگریزان بر شریک بن فرمیت  
 کردند و اکثر قلاع مثل کشن گده و بریل و غیره تصرف در آوردند حیدر بن شاد محمد علی خان بیار شد و سنان حیدر نایک  
 سه پنج کس و پینه نرسانه قبول نمود با انگریزان صلح کرد و انگریزان قلاع او را با و دادند و داخل سیلا پور شد حیدر نایک بتماقب  
 انگریزان و ار کاشه شتافت و در راه باز مریدان و قلاع چچکس شمرض شده راه را بست بمیل در سیدان فرنگی گده در خورد و  
 بنا بر میت دست بغارت اوقات و از کرد و بکس خوشی مر است نمود محمد علی خان بفری خاطر در سیلا پور گذر اند و تمام فوج  
 حور و بظرف نمود این که پیشین پیر نایک رفتند و نو کز شد و در ضلال الدین احوال در سال دوم از سلطان در مد و دشریک پین  
 مرجه تا خست آورد حیدر نایک بر طبق سلطان است و مالک از انگریزان نمود ایشان اظهار کوسل نمود حیدر نایک تا چار بار مرشد  
 صلح مستوره کرد و در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری فراسیسیان از دست انگریزان و محمد علی خان پناه به پهلوسه شد  
 که قلم استوار دارد و در و از رزمها فراسیسیان با مان برآمدند و قلم و شهر را انگریزان خراب کردند حیدر خرابی پهلوسه موسی لاسکی  
 فراسیس رفاقت صلاحیت جنگ بن نظام الملک تمت جابه اختیار کرد و بعد چندی بحیدر نایک پیوست حیدر نایک ابواب  
 رسل و رسائل با بادشاه فرانسس معرفت و مفتوح ساخت و فوسه از بادشاه فرانسس با باد حیدر نایک تعیین شد حیدر نایک  
 با انگریز مستوره کس که گور از خطاب و شت پیغام جنگ فرستاد گوریز و کیل خود را مع نقل سلطان شریک بن فرستاد حیدر نایک

۷۰

در وقت اقامت

حکم نمود که وکیل با جماعه خویش بیرون شهر خمیازه بند و مردم این جانب با جمعی از اعیان رسانیده باشند در ملاقات وکیل مذکور مکتوب  
گردد و بعد از آن یک رسانیده شد که آنکه اینک سبقت جنگ شکست پیمان درست از چاره است حیدر نایب در جو بیگفت پیشتر که  
من آن بود که استی و فای عهد بر آنکه نگران ختم است اکنون بر ملاقات آن شاه در وقت چه در جنگ مرید که طلب کمک نمودند بیگفت  
گذرا رسیدند تا آنکه ناچار شده از مرید صلح کردم و ما را از مصاحبه شما حاصل چه اگر کار هر گاه کمک خواهیم بنمیزد فتوی و حکم کوسل  
قوس پیش نهند و بر تقدیر حکم کوسل بقا منتهی فرج از محمد علی خان بیگفتند و وکیل پر درخته آخر بعد از اولی بسیار جناس و جوهر خود را  
سختی تمام فروخته بشما در به آن زمان تیار می اسباب بر روز ما صرف نموده خمیازه بند و آهسته آهسته یک کوچ و دو مقام  
تا صد و دویست سید این دار و گبر آمدنی طویل می باید و ما که فوج سواره داریم که تا ده فرسنگ تا ختن و باز آمدن میاید  
دارند و فرزند و سامان بسیار داریم که بهما کفایت کند پس موافقت بنمایم نمی تواند شد این بیگفت و جواب مکتوب  
نخواست و وکیل از خصم نمود و در سینه هزار و یک صد و نود و چهار بجزی حیدر نایب با سه هزار سوار و چهل هزار پیاده متوجه  
کرنا ناک شد و هم بیگفتند که کور بالای که ما ش عبور کرده اکثر قلاع توابع ارکات را تصرف شد و نفسیله اوله بیاد محمد علی خان  
تخصیص قلع چو توری بود با عیال و اطفال گرفتار آمد و مجوس گشت گورن مدرس این خبر شنیده کلنل سیکی را روانه آن سمت نمود کلنل  
بیگفت را روانه آن سمت نمود کلنل در میدان بلول خمیازه بند حیدر نایب با تمام سپاه خویش و فراسین با او روزه صعب کرد تا گاه  
از بان حیدر نایب آهنگر را به ملاقاته انگریز افتاد و شیرانه جمعیت ایشان از هم گسست سواران حیدر نایب از اطراف و جنوب  
مکمل آوردند و بسیاری از سپاه انگریز با سنگ کلنل بیگفت حیدر نایب نظر داشت و روز سوم متوجه ارکات شد و هم  
پناه ارکات را محاصره کرد و در آنجا بر سر بیاد محمد علی خان در ارکات متحصن شد و کمک از محمد علی خان بر سیده را به دستور بعد دو ماه  
با حیدر نایب صلح کرد و حیدر نایب قلع در آمد و هر چه یافت ضبط کرد و ناموس سکنه آنجا را تلف نمود و لای صلی رام را با ده  
هزار سوار بیافت اطراف فرستاد و در ملان و یار و یازنگه داشت و عمارت را به سخت قتل حیدر نایب ریهت گشت که بیگفت  
من قدر داریم که تنزیب مردم کرنا ناک نازل شده هم بعد ازین قضایا محمد علی خان بحال و اطفال و متعلقان خویش بسیار  
آمده اقامت گزید و چون طریق آمد و شد و خشکی از ناخت فوج سواره حیدر نایب منقطع شد و در تری از مخالفت بود که  
آن وقت بهما از موافق نبود و منوع گشت روسای کوسل بهوب قلع را از فروختن قرق و منع نمود و ملتوسلان کپنی از و غیره  
سدر کا برنج رتب منقریک آثار مجرای و فی روپیه دوازده آثار معتبر نمودند در آن قلع عاقله هلاک شد بعد چند ماه  
قلع بسیار به جازت شرقی از جنگاله متواتر رسید و در آخر سوال سده یک هزار و یک صد و نود و چهار بجزی جنرال برادر کوث  
که پیش ازین در کرنا ناک کارهای با نام کرده بود بکام سپین گورن صاحب کلان کلکته بر ماه و بیاید آنجا رسید و قریب چهار هزار  
تسلط سبغات شهر پناه مد اس گداشته با دوازده هزار تنگ و چهار هزار ترک سوار در آن فرم سده هزار و یک صد و نود و پنج  
بجوس که از لرنگی گده کوچ نموده متوجه شد سپاه حیدر نایب که قلع دیو اسی را محاصره داشت بیگفت بر فاسته رفت جنرال کوث  
باستطاعت فوج جنگاله و جازات و لایت در جنگ متوقف بود و باستحکام فلاح دینا در مقبوله خویش می گذرانید روزی  
از محمود بندر کوچ نموده متوجه سید گورن حیدر نایب با تمام فوج خویش مجمل مقابل جنرال شد و بارش کول و بان چون

تنگ گنجه تموده سپاه جنرال مردانه نگو شبند قتالی فاش و نمود سپه رنایک منظم باشک خود آمد جنرال کوٹ ظفر یافت و در آنجا تسلیم شد و در آنجا کور قریب شش هزار پیاده سبک گردگی کلنل تاس وین بر سر از جنگا بر آتشکی بر او شده و در پارچ چلکا عبور کرده و مردم تماجنات شل گنجا هم چپلی بندر و غیره بر آه گرفته باز و پنجم شعبان سپه نند کور با جنرال کوٹ ملاقات کرد و بعد از آن یک دیگر در عرصه فرنگی کوٹ لشکر گاه ساخت آن وقت بیست هزار تنگه همراه جنرال کوٹ کلنل تاس لود جنرال متوجه قلعه بر چو شد و آنرا قراقرز اکتی شود و بیست و دوم شعبان سپه نند کور سپاه کوچ بیشتر نمود و شیخ سلطان غلغت حیدر نایک با هزار سوار بطریق قراقرز بیضا سلسله کرده پیش فوج حیدر نایک نرفته تا آنکه نریبیدان کول که پیش ازین جنگ آتجا شده بود رسید حیدر نایک آنرا بیدار کرد و آنست که صفت قتال بیار است انگه نران رزمه صنعب کردند موسی لانی فرانس نیز میت ریفت و حیدر نایک عقب و گرفت آنکه نران ظفر یافتند و دیگر روز رسید بدار اس رسانیدند و همچنین در اوایل شوال سپه نند کور سپاه حیدر نایک نیز میت داده کدر اور قلعه دیور رسانیدند بدار اس باز آمدند و همچنین در هزار معلول وارد از ولایت انگه نریبند پیشه گر سنده با سرداران خسر پور حیدر نایک که از مدت قلعه بلوی را که از مدت مد و شریک بیچار بود محاصره داشت رزم کور قتل رسانیدند سپاهش منظم رفت و قریب هزار سپه بیست تنگه با سه انگه نریب افتاد -

وقتی که پیشا همیشه که به پدر حکومت کردند اول ایشان قاسم بز پد است و او غلامان سلطان بهینه است و در عهد پد شاه لشکر می بد آنجا نب کشید و بر کفار مر پد ظفر یافت و در عهد سلطان محمود بهینه بر امور سلطنت مستوی گشت و پد ناسه بر محمود نگه داشته بالا فر در قلعه کوشید و قند مار به تجویز عا دل شاه و نظام شاه بنام خود خطبه خواند و بعد از و پیشش امیر بر پد بن گد قاسم جانشین شد گویند که او همیشه در زستان شراب می خورد و او از شمالی شنید گفت که شبها چر اشغالان فریاد می آید گفتند از سردار سلطان نظام می نمایند امیر نریب حکم کردند ناسه هزار غلات پر از پنجه در صحرا با و با غنما بر نگنند تا اشغالان زیر آن روند و از صبا امین باشند و بعد ازین دیگر او از شنید گفت که حالا چرا او از می کنند گفتند که شکر نعمت می کنند امیر نریب بد مید از و پیشش علی بر پد شاه حکومت نشست اول کسی است که خود را بر پد شاه خواند نظام شاه در عهد او قلعه کلیمان و او همیشه و قند مار را از و گرفت و بجز بندر و نواسه آن که حاصلش زیاده از چهار لاک هون نبود با و گذشت بر پد شاه را خوشوقتی نماند و در سن هزار هجری در گذشت آخرین آن مائنه امیر بر پد شاه در هزار و پنجاه هجری و ابلی شد و بسا نگه داشت که سنده نصرت عادل شاه میان در آمد

احمد نگر از اجداد نظام شاه سمرقند که در عهد و دیباغ نظام شهره بنامند و تحت آن شهر سعادت آتج و صوا و کوه و صحرا و بی اشجار از حج شهر با سه دکن نیستی است و در آن شهر صدقات عماریه پیوسته حرمان دارد و از باغات آنجا یک باغ و کاشان بخش است و در وسط باغ حوض ساخته اند در کمال وسعت در درون آن ترک عمارت رفیع بنا شده اند و بی یک موضع شهر قلعه و رفانت خصیانت است و برویت مولف صبح صادق ملوک نظام شاه به در احمد نگر و بریت و دولت آتج حکومت کرده اند و اول آن گروه نظام لیک حسن میر پد بهر یونام دشت چراز ایمان بیانگر بود چون احمد شاه بهینی لشکر بیجا پور کشید اورا سپه یافت و حسن نام نهاد او کسین شهر نریب شهرت یافت بجز بهر نریب است که خریف یافته و گویند که

که محمد شاه بکر می بختن بگری خاص خود با او سپرده بود از آن اورا بجری گفتندی و محمد شاه بسیاری در عهد خویش اورا اشرف الملک  
 جهان نظام الملک هر چه لقب نهاد و با یالت بلنگ فرستاد نظام الملک بعد از قتل خواجه کاوان اعتباری عظیم یافت به ملک  
 نائب می نگشت و هشت صد و نود و یک بجری در عهد سلطان محمود یعنی بر دست بسند خان به قتل رسید و بعد از او پسرش ملک  
 احمد نظام شاه خود نظام الملک خوانند و دعوی استقلال کرد و چتر گرفت و نام سلطان یعنی از خطبه بیگانه و نام خود خوانند و خواجه  
 جهان و کتبی بود دیگر امرای پسند نظام الملک نام خود را از خطبه بیگانه و بیست و چتر گرفت و گفت این بعد از دست سلطنت است  
 ملک به روض حرارت آفتاب است امر گفتند که اگر چنین است هر که خواهد چتر بگیرد و نظام الملک بان رضاداد پس هر که خواست  
 بی ز خویش چتری بخواست و در تمام دکن آن شایع شد در قسم حروف گوید اکنون روسای دکنی که جمیع ارسای و نیا که کسب کنند  
 از عرف خداوندان خویش سرانند گفتند و آن مشهور به آفتابی است با آن فرستاد خطبه بنام خود خوانند و خود را نظام شاه  
 بخرید لقب نهاد و دفتر خود بملک و جبهه دانی قلعه دولت آباد و او را او را سپری آمد ملک اشرف بر او رویه از راه سد آن  
 در راه با پسرش و برادر خود کشت و بر دولت آباد و او را سپری یافت و هفت محمود و دیگره گجراتی نمود نظام شاه در هشت صد و  
 نمود و بیست و یک دولت آباد را محاصره کرد چون فتح متعذر روید بازگشت و در مدد و بیغ نظام شهره بنا نهاد تا آنجا سکونت کند  
 و بیست و یک دولت آباد را تحت بر دسپس آن شهر را احمد نگر نام نهاد و از هر جهت استقلال یافت ملک اشرف سلطان محمود و دیگره  
 گجراتی را بیست و یک شهره نمود و الی گجرات قصد و یا نظام شاه کرد و با اتفاق عماد الملک عماد شاه عادل شاه خاندیسی فرم  
 رهنم او کرد و الی ان گجرات را بحال بقربیت ناشی فیل را که نزدیک سر پرده شایسته بود را کرد و نشو و نشی عظیم در شکر  
 گجراتی نهاد و دیگره نمود که نظام شاه بخون آورده سلطان محمود گجراتی از اردو بیرون رفت چون شکر متفرق شده بود با  
 می سلطان سیح نمود و گجرات بازگشت و بیست و یک گشت که ملک اشرف در گشت نظام شاه بر دولت آباد و او را سپری یافت و  
 در هشت صد و چنانزده و گشت و بصفتای عمیده موصوف بوده بر گاه که سوار شدی سر نیز بر انداخته رفتی و گفتی ملوک چون سوار  
 شوند عزم اظهار بد بخش غیبت کنند ترسم که اگر نظر بر زمین و بسیار به نامحرمی افتد و این تکه هیده بود و با وجود این صفات شایسته  
 عودت آید چون در شمشیر باری ما هر بود خلق را با نکار ترغیب می نمود تا آنکه بسبب آن میان جوهان نزاع پدید آمد و ایشان  
 هر گاه و یک دیگر برتری بستندی نزد او رفتندی تا میان ایشان حکم کند او در حضور خویش هر دو را پیشبیریاری فرمودندی و بیغ  
 بر نود و بیست و یک که در بارگاهش چند کس به قتل رسیدی و از قبائل هیچ کس بازخواست نکردی و رفتی رفتی آنکار جهان شایع  
 گشت که در کوچ و بازار از هر که خواستی بان استیصال نمودی و هیچ کس مانع نیامدی و اکنون گویند که آن عمل نزدیک و کینان  
 یعنی به شایع است و از یک رنگ گویند و بعد از او پسرش بر بان نظام شاه در هفت سالگی پادشاه گشت فیض جاوید  
 تمام مجلس او دست در پرده و پش کمل خان بر امور ملک و تالی ستولی گشت و در هشت صد و چهار بجری بر بان نظام شاه  
 بر پانوسه امده عاشق شد کمل خان هر کالت پیش با د شاه نهاد و گفت تا خداوند نور رسال بود پر و ختم اکنون جوی  
 مستعد بکار ملک تواند پر و وقت بر بان نظام شاه هر چند گفت قبول نکرد و شیخ جعفر دکنی بود کالت رسید و در هشت صد و بیست و یک  
 پادشاه هر با محمد نگر آمد و از زیارت چون بر بان نظام شاه از سلطان بیاد گجراتی متهم گشت و در هشت صد و بیست و یک خطبه

